


{ 00 }



۱۲۸۸

$$\frac{1}{v_9 \sqrt{r-2}}$$

1

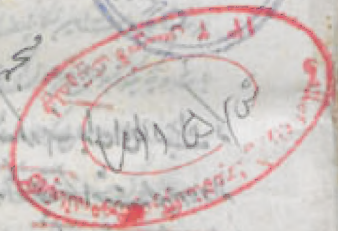
1.

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

نقل از خط حاج محمد کریم خان مرا

نجم و تصوف

ک ۱۰۰



۱۲۸۱۸

۷۹/۲-۱

۱/۳

۱.

نجم و تصوف
کتابخانه
تبریز
۱۲۸۱۸
۷۹/۲-۱
۱/۳
۱.



هذا تصديق من الدين النسي

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

من و کبریا که اهل تصوف که همه و ایشان چنانکه گویند بران ای طایفه که
 تصوف گفته کردن است دل را از دوستی غیر به آنکه می نامند محضه و اله
 این دو سه فرقه گشته اند و از آن بفرقه ناجیانه و دیگران است بر آنکه اهل تصوف نیز و از آن
 فرقه گشته اند یکی از ایشان در راه نجات است به دو راه هلاک و راه هلاک
 اما ایشان این است که غمزه میشود حبیبیه و اولیای و شریعیه و واجبیه و حلیه
و حوریه و واقفیه و محبیه و متکاسمیه و الهامیه پس باین دانستن که روشن هر کدام
 چیست و اعتقاد هر یک چگونه است اما مذهب حبیبیه است که گویند
 که چون بنده به رجم محبت خداوند برسد و خدا را به دوستی گرفت و از دوستی دیگران بی
 و به نیز هر یک قلم تکالیف از ایشان برخواست و خطای عبادات برداشته شد و حرام
 برایشان حلال گشت و پلید برایشان پاک گردید و فرقه اشقین نماز و روزه و روزه
 و این گروه را بعضی از غفلت و خلوت مگر کبر دار زهد را که طایفه راهی از صحبت ایشان
 به بر میزنند تا در ورطه کفر و ضلالت نیفتند اما مذهب اولیای است که چون
 بنده به رجم ولایت رسیده خطای او و نه از او برخواست و گویند و ما فاضلتر است
 از نبی و انبیا که نیست اما مذهب شریعیه است که گویند که چون صحبت قدیم کرد
 احدی بر غیر خود بافت و رفت و صانع خوس کردند و وجود و حیات و زبان بهدیگر

مباح دانند و گویند که اینجا با حینکه در بویین الی و بچین مباح است و این قوم از علمیه
شمار اند و بصورت صلاح و راطاف عالم فیه میکنند و عقیده دارند خلق نیست و خون
این مباح است اما نه سبب حیثیت که گویند ما ولایت باز دشمن نیست و او معوض
بر ما نموده است اینر تکالیف را بر اینر اهرامه است و مردم را احاطه اند و اینر سر اینر
است و یکدیگر را بر اینر احاطه دارند و این قوم در عین کفرند اما نه سبب حیثیت است که رقص کردن
و رست زدن و سماع کردن و دنیا و دجالانند و درین سماع بهوش شوند و چرخ چنانکه
دارند حرکت نمائند و آن که در میان آنکه گویند که شیخ صاحب کرامت نیز آورد و اصلیت صاحب کرامت
و اینر نیز خلاف واقع است خود بسم اما نه سبب حیثیت است که گویند نظیر درویشان
و زنان صاحب جبر است پس از در احاطه دوران جبر از شادی رقص کنند و گویند که عشق
بازی میکنند و صفت خدای تعالی بر ما فروز آمده و ما را به صفت تقبیر و معافه صبر آمده و اینر کرامت
و اما نه سبب جوهریه است که گویند سبب حیثیت است که گویند که در جبر بر سر حوران از بهشت
در نزدیکی حاضرین و ما را با اینر وقوع و طبع صبر شد چون آن پادشاه از اینر در نمود
عسار از آن اما نه سبب واقفیه است که اینر میکنند که خدا را کجی معرفت نکرده اند
و نه از شناخت حقیقت او عاجز است و اینر نیست بگویند که ترا خود تو را ندان
نمانند کس ترا کس نه تو را ندان پس و ترک جبر افشاش و می کنند اما نه سبب
مجبی است که اینر بی سرفاسان پوشند و گویند که او را دفعی است و کار ازین خود بپارند
اما نه سبب سلبیه است که قوام آنکه ترک کعب کرده اند و برخ نهاد و کارها مردم آیند
و بر ریوزه زنی می کنند و در بنده کافران و شک بهر مرتبه و اینر زکوة مال مرتبند
و اینر نیز خلاف واقع است اما نه سبب الهیه است که اینر قوام آن از قوم قریطین
و در میان و اینر از خواندن قرآن و آموختن علم رومیگر دانند و متابعت کتب حکما

ملقب گشت لایه اسری القید و پشتر انبیاء که بعد از وی بعثت گشتند از ضلالت
 بودند و در اکثر کتب قرار پذیر چنان برادر کرده اند که امیر یعقوب بر وصیت کرده بود
 که از کتفایان زن نخواهد بود دختر خاخریش لیان که در قتل از دریا شام تمام
 داشت تزیین نماید و چون ببیند برادرش و مقامی حق و حجت او را فراموش
 بعضی گویند هم در آن شب بنا بر استعصا استعصا رخساره گدا نجا نبه صر و شبت
 با شام و مادر خود از کتفایان بیرون آمدن مترجمی که مسکون خاخریش لیان بود شبت
 و بعد از آنکه ببیند برادرش را بندهاقت قریب خاخریش لیان است و منقعات که در آن
 قتل یعقوب بن خاخریش لیان برادرش را در آنجا هر دو کتفایان شام
 آب بخورده و قتل قتل آبله چاه که شام لیان صورت واقع را با یعقوب بر میان نگاه
 انحضرت در وقت کتفایان چاه برگشته و مقدار آب شام صید باقی را در آن چاه ریخت
 آب چاه بقدرت خدا و نعمها از بیشتر پشتر شد و خدا را صورت حال را مشاهده نموده
 بمسارعت یعقوب را سپید گشته و از وی استعدای اقامت نموده یعقوب قبول فرمود
 و بعد از چند روز و غم خاخریش را خطبه فرمود پند و نصیحت از مال و دین که از ارباب
 ضرورت بماند و بعد از آنکه یعقوب گفت از این مطالب مرا چیزی نیست
 نیست اما من که تعیین نایاب چاه و خادم تر باشم و با این خدمت خودت که قبول کرده
 مرا نکشت اطاعت برادر و روشن نگاه و بعد از تعیین میعاد لیان با یعقوب گفت
 این شرط است که از جانب تو قرار یافته و قطعی باشد باید گویشید که انا و ما علی من عیب
 و عار زمین و قتل اخراج میگرد و بعد از آنکه یعقوب به هفت سال بر عایشا غنایم قیام نمود و شبت
 مقدر بقضی گشت خاخریش لیان برادرش را در عقد قرار داد و چون شبت زفاف
 بپایان رسید و حاج فلان لیل بر پاچ نورانی نگاه و بعد از گشت یعقوب زیان بپوشید خاخریش
 گشاده که مدت هفت سال و علیا شام و فرمودی و از کار بطریق احتیال

نامزد

نامزد و با برادرش لیان که در خاخریش گشت عیب نموده باشد که دختر برادرش را نامزد
 دختر روست را بشهر دهند و اگر خاخریش را در وقت متعلق بر اجیل است هفت ساله بود که
 که نامیده و از آن روسته و یکو چید و بعد از آن زمان قدح دیگر چیدید و در آن وقت
 هم پیکار اختیار معلول بود و نام و معرفت گشت از حکم انصاف نیافت و چون یعقوب هفت ساله
 دیگر خدمت کرده رعایت غنایم قیام نمود لیان را جیل را نیز بری داده و کتفایان یعقوب
 فرستاد و کتفایان نام برادرش بر لطفه بلیا شام داشت و در لطفه بر اجیل در حاجت
 او بود که یعقوب را از لطفه شام پسر در وجود آمدند پس شمعون یعقوب الاوتی زبالت
 را در آن زمان نیکو بیند و بقیه که سلطانه و شورش را نیکو بیند و از بر اجیل بر سینه آن پسر
 متولد شدند و از لطفه دو پسر و یک دختر و یک پسر و یک دختر و یک پسر و یک دختر
 که هر یک در میان خود و آنکه در مجموع دوازده پسر باشند و با سلطانه و بعد عبارت
 از دوازده پسر یعقوب است و چون احوال علی السلام بر جسدش حبس از آن خوات
 که از قتل بکشتن را جنت نایاب لیان گفت که کمال و بگوید و اینجا تمام کن نفوس از من نوسر
 یعقوب پرسید که او چقدر اهدا بد لیان گفت که سنفند از او قسم را مت و لطفه را نامزد
 نموده هر بزه بزرگ از آن که سنفندان متولد کرد و در آنجا شبت یعقوب و دختر
 و در عرت خاخریش را اجابت کرده جی بکشد از لطفه گفت ای یعقوب و در آن قتل
 آورده و درین وادی شرف ساز تا شمس که منسوب به تو است از آنجا نرو و هر بزه نموده نایاب
 و یعقوب بفرموده همانند و مجموع تیا چه قسم که نامزد یعقوب شد بر دروازه قول جی بکشد
 بصورتی که نامزد و لیان این معنی را عظیم شمرده باز خواهرش نمود که یعقوب بکشد که بگوید قیام
 تا او تمام میشد که از آن نصف دیگر حاصل شود بری تسلیم نماید و یعقوب این اتمام حال
 و خواست نظام خاخریش را بنصورت را بفرموده و کوه آیند و جی بکشد و از آنجا
 سابق تعلیم داده و سال دیگر شام که سنفندان لیان نصیب یعقوب بپایان آمد و بعد از آنکه

اسرار و خفایا

که بنا بر دروغ استغال در آن سرزمین قرار گرفته بود با حیل اهل ولد و اغنام و جمل اموال
از آنجا چو در آمدن متوجه آنجا را خشی گفتم که در وقت خروج بعقرب لیا ن یکی
از فرزندان خود را فرمود که صبحی که بدو قولی از آن امر می رسیدند و در آن روز در آنجا و لیا ن
بعد از رفتن فرزندان بنام اصدوح به چندت خود را طلبید و یا نشسته اند و با همی نیز رفتار کردند
و بعقرب لیا ن است روان شده و با ایشان رسید گفتند بعقرب جزای احسان من این بود که قصص
سازم که در بعقرب می شنیدم از مزایای حدیث برسد گفت که مراد از بدید همراهِ او دود
بعقرب گفت ای خاله چه کنی از آنکه در دست دزدان رسیده ای و ترا فریاد کار زمین
و استیلاست از تو ترس و بر جانیتش منو جلا یا آن آور تا از اموال خانه گرفته ام و هر دارم
بسیارم لیا ن گفت مطلب من آنست که آنقدر مانوس بیاری بعقرب جواب داد که من چشم تو را
نورفتم و نیز شنیدم که از احسان من کدام یک این فعل ناشایست تمام نموده است لیا ن گفت
ای بعقرب بگو چه هست ترا که میانی من وقت که در آنجا تا بار دوق و سه وقت ظاهر کرده و در
انسانان گفت و شنیدم که در صحنه لیا ن همان بود حتی که در بعقرب و آن بنا ز بالای
مرکب بر زمین افتاد و آنکه بعقرب گفت ای خاله ای یا آنکه مرگم ترا بدین روش
بیشتر جان است مقرون گردانید لیا ن جواب داد که من مفارقت بدین خرد اختیار نمیکند و از غفلت
معبود و خورشید بر آن غمناکم و صحنه خود را که زان راه که آمدید باز گشت و بعقرب با تحمل
و اسباب در قلع مسافت بجای نرفته به چند گفتند نیز بعقرب میگفت ترا را خشی قتل
و از زو مندی بیشتر مشتعل میشد و در روزی که بعقرب در این منزل گشت فرود آمد
بعقرب گفت بعقرب که فرود آمدن مفارقت بعقرب بر خاطر استیلا می یافته بود و در وقت
و پی خرد و افق به هم شکار بیرون رفته سیر می نمود که آنکه بر آن زمین رسید بعقرب
نزد او آمده بود و بعقرب گفت ترا شکی و اغنام و دوا و رجاء شاهد کرده متوجه شد تا در آنجا
ایشان تو ترسناک و چون نظر بعقرب را زد و در بعقرب افتاد و لحظه او را شناخت و از
خاست خرفت و استعجابی که از او داشت مخفی شد و او را در آنجا و تا آنکه لیا ن نرفته
گفت که ای شخص رسید که ای امال کیت و سبب جمعیت چیست جواب داد که رسید که عیال
احق را بنوعی بعقرب نام که پیش ازین بطریق از اطراف خلافت تمام رفته بود و حالا

در آنجا

در آنجا برده اکنون ای امال تعلیق بدو سپارد و حکم الجند و ما فرمود که آن غلام این اموال
و جهات نه حقیقه متعلق بعقرب است و حق است و بعقرب متوجه شد و بعقرب بعقرب
رفت و ایستاد و رسید از قافلده سالار و صاحب امال رسید و لا بعقرب بر پنج فرموده بود
او را جواب داد بعقرب از استماع این رقت بسیار نموده زاری بیش از کرد و گریه می
نمود شده فرمود که بعقرب چند من نیست بلکه برادر جان را بر منست و بعقرب بعد
از ملا حظه آنجا از نزد برادر شتافت و چون نظر بعقرب بر طاعت بعقرب افتاد بعقرب
گشت از یاد و مدد و بعد از زمانه ای بهای اخویش امیر برادران بعد از تقدیم مراسم مصافحه
و صافحه بدید و یکدیگر مستی بسیار نمودند و واقعه را بمنزل شوهر و شادمانی می بردند
و علی الصبح بعقرب اتباع و اشیاء بر آن وقت بعقرب بجا بنکته آمد و بلافاصله احباب
نا یغیر که منند گشت و گریه کردند چون یکبار از این واقعه برآمد باره بهانه و معافی
ایو یاعین را بعقرب بسیار زانداشت و در عین وضع حمل مادرش را جیل بمنزل
تیاخا امید و خواهرها و لیا سقعه خود را زده خورشید مشغول شد و بعد از آنکه بعقرب
بر عدالت و ارشاد اهل کعبان مامور شد بعقرب گفت ای برادر تو صد تقاضای بی غایت
و حاجت گرفتار بودی که غیبت منست ترا حفظ و حمایت الهی میبارم و خود غریبت
باید کرد و ترجیح و تمیز این بقوه سعی ترا از مرا قد بی وحدت بر کار و غیره بر خبر برده
و قضا از رعایت مراست و محمل بخوار و نگاه او را و دای خود را با من و دم رحلت نمود
و منعت و دعوت بعقرب علیه السلام بنجاه سال بود و آنجا آنجناب در خود سالک میجوین
یوسف گرفتار رسا گشت و چو از جیل سالک در کینه احزان در فاقیت حزن و ملال که برانید
بار دیگر انساب جلال بر سق ز نظام وصال طلوع کرده و در خطه میوید و در برادر که یکدیگر
متبهم و مسود گشتند و چون بعقرب بر او ایستاد و او را شنید و مدت هفتصد سال
و قبل از آنوقت را ز عیبت و بیچاره را در صبر بکام دل کشید و بکشتن حیات را بدو
کرده بر باخ و رضوان مندر کزید و یوسف هم جسد را بر نشو و بعد از تقدیم لوازم

در آن وقت از هر دو این
مردم گشت زیرا که لغت
هر یک را در ده روزه را این
یادین یا بنیامین می شد

[illegible]

۱۰۰

[illegible]

[illegible][illegible]

The first thing I noticed when I
 stepped out of the train was the
 cold. It was a sharp contrast to the
 warm air of the city. I pulled my
 coat tighter and looked around.
 The streets were empty, the houses
 were dark, and the only light came
 from the street lamps. I felt a
 sense of isolation, a feeling that I
 was alone in a vast, cold world.
 I walked slowly, my feet sinking
 into the snow. The silence was
 oppressive, and I could hear my
 own thoughts echoing in my head.
 I had come here for a reason, but
 now I was not sure if it was
 still worth it. The cold was not
 just a physical sensation, it was
 a metaphor for the loneliness I
 felt. I had left everything behind,
 my friends, my family, my home.
 I was starting over, but I was
 not sure if I was ready for this.
 The snow continued to fall, and
 the world around me became a
 blank canvas. I was alone, and
 I was starting over.

The first thing I noticed when I
 stepped out of the train was the
 cold. It was a sharp contrast to the
 warm air of the city. I pulled my
 coat tighter and looked around.
 The streets were empty, the houses
 were dark, and the only light came
 from the street lamps. I felt a
 sense of isolation, a feeling that I
 was alone in a vast, cold world.
 I walked slowly, my feet sinking
 into the snow. The silence was
 oppressive, and I could hear my
 own thoughts echoing in my head.
 I had come here for a reason, but
 now I was not sure if it was
 still worth it. The cold was not
 just a physical sensation, it was
 a metaphor for the loneliness I
 felt. I had left everything behind,
 my friends, my family, my home.
 I was starting over, but I was
 not sure if I was ready for this.
 The snow continued to fall, and
 the world around me became a
 blank canvas. I was alone, and
 I was starting over.

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين



بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

الرابع ان شاء الله الربيع الثاني في اول ايام والاربع فصار ربيعاً من سنة ايام وصفوا وتناولوا كما امر
 من اصفهم ثم فعلوه يوماً كاملاً على حسابهم وعملهم واستاء الربيع الثالث من ايامهم الشان وكذا ذلك
 الاسابيع فاق الربيع الاول شتاءً واضعف من لا تضعف من شتاء عشر ايام ربيع على ما فعلوه يوماً كاملاً
 لا تكافؤ من النصف كما كان للاسبوع الثاني في ايام الشان وجمع الاسابيع ثمة عشر ايام ربيع يعرف ذلك
 اقل من النصف فعلى ما سابع الثالث فكان اول ايام الربيع عشر ايام من ايام الشان وجمع الاسابيع ثمة عشر ايام ربيع يعرف ذلك
 في العشرين على من بعد ما ليس به من ايام العشرين على ما ذهب اليه كما غايرت في ايامهم الربيع
 ما سابع واحد في العشرين ربيع الربيع عشر ايام ربيع الربيع الثاني فكانت ابتداء الاسابيع الثاني من ايام
 الشان والربيع سابع عشر ايام الا ان ايام الربيع عشر ايام من ايام الشان وجمع الاسابيع ثمة عشر ايام ربيع يعرف ذلك
 ربيع من ايام الربيع واحد في العشرين ربيع الربيع سابع من ايام الشان في العشرين ايام ربيع من ايام الشان
 ولا ياتي للربيع ان ينفذ ربيعاً من ايام الربيع واحد في العشرين ربيع الربيع سابع من ايام الشان في العشرين ايام ربيع من ايام الشان
 متوسطة بين طرقات الارض والطرقات في ايام الربيع واحد في العشرين ربيع الربيع سابع من ايام الشان في العشرين ايام ربيع من ايام الشان
 في ايام الشان في العشرين ربيع الربيع سابع من ايام الشان في العشرين ايام ربيع من ايام الشان في العشرين ايام ربيع من ايام الشان
 في ايام الشان في العشرين ربيع الربيع سابع من ايام الشان في العشرين ايام ربيع من ايام الشان في العشرين ايام ربيع من ايام الشان
 والربيع والثلث من ايام الربيع واحد في العشرين ربيع الربيع سابع من ايام الشان في العشرين ايام ربيع من ايام الشان في العشرين ايام ربيع من ايام الشان
 زادوا بعد اربعين ربيعاً من ايام الربيع واحد في العشرين ربيع الربيع سابع من ايام الشان في العشرين ايام ربيع من ايام الشان في العشرين ايام ربيع من ايام الشان
 ما شئت من ذلك فزادوا بعد اربعين ربيعاً من ايام الربيع واحد في العشرين ربيع الربيع سابع من ايام الشان في العشرين ايام ربيع من ايام الشان في العشرين ايام ربيع من ايام الشان
 اربعين من ايام الشان فزادوا بعد اربعين ربيعاً من ايام الربيع واحد في العشرين ربيع الربيع سابع من ايام الشان في العشرين ايام ربيع من ايام الشان في العشرين ايام ربيع من ايام الشان
 ايام الشان في العشرين ربيع الربيع سابع من ايام الشان في العشرين ايام ربيع من ايام الشان في العشرين ايام ربيع من ايام الشان في العشرين ايام ربيع من ايام الشان
 وفي ايام الشان في العشرين ربيع الربيع سابع من ايام الشان في العشرين ايام ربيع من ايام الشان في العشرين ايام ربيع من ايام الشان في العشرين ايام ربيع من ايام الشان
 فانهم ما ينزل من الطوفان في ايام الشان في العشرين ربيع الربيع سابع من ايام الشان في العشرين ايام ربيع من ايام الشان في العشرين ايام ربيع من ايام الشان في العشرين ايام ربيع من ايام الشان
 والربيع الى من السنة التي علموا ذلك من ايام الشان في العشرين ربيع الربيع سابع من ايام الشان في العشرين ايام ربيع من ايام الشان في العشرين ايام ربيع من ايام الشان في العشرين ايام ربيع من ايام الشان

[illegible]

rf	10	2	29
9	22	14	12
24	20	21	20
14	22	20	20

نوع عدد و حقایق اشیاء موسوم در اصطلاحات و حقیقت
و ذکر کرده و بنویسد که این نام و سایر آن حقوق را که از خدا

[illegible]

يُوحَىٰ لِيُخَوِّدَ بَيْتَ لَاوِيَةَ طَالِيُومَ فَإِسْمُ هَذَا بَيْتِ رَغْبَا حَوَارِيَتِ

[illegible]

للمحرمين ان يكونوا مفسدين في دينهم وكونهم مسلمين والذين هم اعداء الله تعالى واصحابه وانما هذه الآية هي التي فيها

اذ حفر القطع المرأة يكتب ويعلق عليها
بيت المقدس جميع الارض واندر كبرياء الجباد ولبسوا كاهنهم
لما ينسوا وازدادوا لسا ولوان فانه الارض من شجرة القمح والخبز في موضع كبرياء الله فكلما كانت الله ان الله عز وجل وهو

سليم	فولاد	خيز	سليم
۱۹۳	۲۵۷	۱۳۲	۱۳۶
۲۵۶	۲۹۰	۱۳۹	۱۳۳
۱۳۸	۱۳۴	۲۵۰	۲۹۱

الملك المبرور الموفق المستعصر
 فرغ من كتابه في شهر ربيع الثاني سنة ١٢٠٠

Handwritten text in Arabic script, likely a continuation of the manuscript's content, written in a cursive style.

2	2	2
1	0	9
1	2	2

[illegible][illegible]

(Faint handwritten notes in Persian script)

۱۹۱۹ ۱۹۱۸ ۱۹۱۷ ۱۹۱۶ ۱۹۱۵
 ۱۹۱۴ ۱۹۱۳ ۱۹۱۲ ۱۹۱۱ ۱۹۱۰
 ۱۹۰۹ ۱۹۰۸ ۱۹۰۷ ۱۹۰۶ ۱۹۰۵
 ۱۹۰۴ ۱۹۰۳ ۱۹۰۲ ۱۹۰۱ ۱۹۰۰

۹۹۹۹۹۹۹

۲۰۵۲۱۰۷۹۱۶
 ۲۱۱۹۹۲۲۸۸۶
 ۴۱۱۹۹۲۲۸۸۶

هذه الرسالة هي من
مكتبة جامعة القاهرة
مكتبة جامعة القاهرة
مكتبة جامعة القاهرة

سے

1. 7th

5

اشراق افراشته علم الاحكام

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين

سپاس بيقين صانع را ناست که در افعالات و اثار ثوابت مزین گردانید که
و لغزینا السلام الدنيا برینة الکواکب و فیاض القایم با اثرات کواکب موقوف گردانید
که اولش بحر شکر لیا و الله تعالی العزیز العظیم و سعادت و شقاوت عالم را بمحلات
خراپ و ایشان ضابطه داد و اثار ایشان را واسطه اشکال قبح حسن موجود ساخت و طایع
ایشان را از خصوصیت کواکب در ظهور آورد و انوار علی قیام قدیر و بالا جایه جبریت
ایات ابی کات بر خواجه کائنات و زین موجودات سید انبیاء سید انبیاء بعفی
محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم که شعاع انوار شکاست بر توشه غلام را با فاضله
انوار ضیاء مزین گردانید و من بعد الله فیما یستدل و یجده و لیا ستر شد و بر آن
اطمینان که مصایح انوار لشارت تنو ضیای ایشان روشن کرد و صلوات الله علیه و علیها
اجمین و لعنت الله علی اعدائهم الی بر ما لکن **اما بعد** چنین گویند
احمد فقیر از ره کفر المحتاج الی رحمة الله الملك المتعالی و انوار ربان محمد
سید انوار محمدی و شریک از سبیل اهداب که چون نصیر المذنب و الدینک و الی

در تو اعد صرفت بر حالات تقوی و افعالات تعظیم و نظرات هر یک بوجه اختصار
کارها نیشسته و مصرف و شغل و رسوم و معروف و موصوف و موصوف و موصوف و موصوف
اختصاص و در آن برده باین سبب خصوصیات حالات سبب سبب را از سعادت
و شقاوت و ثوابت و نظرات و ترقی و هلی و در بر جمیع صفت باشد و بر جمیع
صاحب شرفیات و در سایر مستلقات را با باری نغیرده باین بر نغیرده باین بر نغیرده
بر نغیرده و داند فصل و خاتمه بعون الله الملك المتعالی و علی شکر موصوف و اثار و زکد و انوار
که چون پیشه عطا الی ارباب کمال و صاحبان علم و در رسد که خطای واقع شده باشد و موقوفه باشد
نیانی واقع شده باشد و موقوفه باشد و موقوفه باشد و موقوفه باشد و موقوفه باشد
کشند تا شریعت فایده و بعون الملك المتعالی و در بیان اثار ازین علم اکنون بسا بدست
که هر کس خواهد که واقف بر حقان و قایل علم شود و برادر و برادر و برادر و برادر و برادر
ازند بران و عقلا شاد و برادر و واجب است که بر صلاح و فساد کار و موقوفه باشد و موقوفه باشد
واقع شود و عوارض از مندر و مرا فی روزگار قبل از آنکه که صورت شریک را ند و ابره فاد
صورت بریزد و باید که مستقبل و مال کار و حال و صلاح و روزگار و خدا را بشناسد و بپیشگی علم
برهمنه و از اولاد ناس چون مذکور و فی حق یعنی و لازم و واجب حق و برده و موقوفه باشد
براست که سعادت و شقاوت کائنات از اشیاء ثوابت و حیوانات است و لیا که چون جبر و اثار
جزوه روی و موقوفه باشد و موقوفه باشد و موقوفه باشد و موقوفه باشد و موقوفه باشد
ان نیز داده شود و حال آنکه چون خد بنا لدونک اهدا نا خواصه شد که اجرام علوی و طایع
عالم مطلق و خلقت است که قال الله تعالی کل شیء سببا و این سبب و جبر و اثار
و اثار و موقوفه باشد و موقوفه باشد و موقوفه باشد و موقوفه باشد و موقوفه باشد

ام ک

نم

نم

خوش آواز مطرب باشد **فصل ششم در ترکیب و مطالع عطار** بدانکه مقدم
 عطارد در فلک دهم است و کوکب است منجم و در برج از برج اودا باشد بگوهری
 و بگوهری خاکی کان جوزا و سنبله باشد و ایند مزاج او گرم و تر است زیرا که با باد مطبوع
 تراز خاک است و او جلد چوبه و جگر سبز و کبد و لون او سیاه می باشد و مطالع
 او در روز چهارشنبه و ظهر پنجشنبه و آخر پنجشنبه و در نالت جمعه و روز یکشنبه
 و غروب و در شنبه و ظهر شنبه باشد و ساعات او مردم را از خود جدا
 و جلد و بگوهر او این بنا بدید **فصل هفتم در معرفت مطالع و احکام ماه**
 بدانکه جای قدر در فلک اول از برج سرطان و در برج جد و در زوئیم باشد و کوکب
 سعد و مزاج وی سرد و تر است و لونش بنفشه و شفاف و سفید و صاف و در وقت
 و منور باشد از اوقات مطالعات و منفعت بسیار است و سلطان او در دهم و در شنبه
 باشد و ظهر سه شنبه و آخر پنجشنبه و در نالت پنجشنبه و در شنبه
 و زوال شنبه و ظهر یکشنبه و جلد برج را در یک ماه مگر کند و از اعتبار احکام
 بیشتر از سایر کواکب است زیرا که حساب شهر و سنین بدو است و صواب و خطای
 او را از او بیشتر برسد می شود و جزایام و ساعات از او استخراج میکنند و چون قدر
 بقلم منازل استعلام است و مردم از برج دیو مطالع میشود هر آینه تاثیر دیگر نمیشد
 و در میان و بستر از برای کواکب معتبر بیشتر است کما قال الله تبارک و تعالی و قد نزل
 لتعلمون عدداً لیس و احساباً و انما یخبر بعلومه و میگوید که مدار احکام بر قمر است و شمس
 هر چند کاف است با تیرا عظم ماه سالهاست اما بقصصای دیگر میر و القدر و راه
 منازل و جلال خمس ضمیمه و القدر و راه چون قمر مخاطب بمخاطب باشد از تیرا به نرسد

بروج را به نه ماه

این کتاب از کتاب
 ابن سینا است

فیضان طایفه این کتاب احکام
 صورت فکیر الی غیره خاصه

و القدر و خمس و غیره

برده

برده شود که متباین سعادت از برای خیر و نفع او را از ازار مؤثرات کند
 بدانکه هرگاه ماه در برج حمل طالع شود ارتکاب چهار بار بارکات اول غنیمت سفر کردن
 دوم ملازمت ملوک اختیار نمودن سیم جاسوس شدن چهارم صید کردن و هرگاه در
 در برج ذر در بارید ارتکاب شش بار بارکات اول عقد بستن دوم تخم کشتن
 سیم رسول و پیغام فرستادن چهارم نکاح کردن پنجم تعظیم نمودن ششم داخل شدن
 در محافل جشن و ضیافت و بیاطاعت و عیس و هرگاه که قدر در جوزا طالع شود
 هفت بار بارکات بسیار بارکات اول بیع غلامان دوم توبه و رجوع کتب و کتب بسیار
 اختیار و در چهار بار بارکات اول اشیای رسول زندا کار بر و رفتن بر مالک بلیات و حج و زیارت
 و محاسن بر اعدای دولت ششم بر شیدن لباسها و خرد هفتم اختیار اسفار و سفر
 و جیدن و هرگاه که ماه در دلو طالع شود و در جوزا طالع شود و در جوزا طالع شود
 مباد و در جوزا طالع شود و در جوزا طالع شود و در جوزا طالع شود
 چهارم تبلیغ و التماس نمودن و هرگاه که ماه در برج اسد طالع شود و در جوزا طالع شود
 از سلا متعقل باشد اول عقد بستن دوم قصد کردن سیم مسکن نمودن و در جوزا طالع شود
 بتجار استقامت نمودن پنجم بر مسند ایل و دولت متکون شده زیرا که ماه
 و در خانه افتابهاست و خضی باشد که چون وزیر بر سر بخلاف است و میری متکون شود
 و هرگاه که ماه در برج سنبله باشد و در جوزا طالع شود چهار عمل نشانه سعادت است
 اول اختیار اسفار و اماکن مشرفه و وفات قرا فلک و مدینه و کولای و مدینه
 و نجف و اشرف و احرام طواف اقصا و سفر و غیره و در جوزا طالع شود و در جوزا طالع شود
 مدار دوم تعلیم و تعلم علم عقل و نقل سیم سحر اکتساب و جبهه حدیث چهارم پیروی

فیضان طایفه این کتاب
 صورت فکیر الی غیره

این کتاب احکام
 صورت فکیر الی غیره

واخذ و عطا زیرا که خانه عطا و است و مؤثرات او در سعادات بسیار است و هرگاه که ماه
 و برج ^{نیز است} سرخ و طلا باشد مرکب شدن پنجاه مرتبه فرج و موجب نیاز است اول سفر
 کردن در بهر عقد و نکاح بقیه چهار ماه یا شاه و ارباب یا مردن چهارم یا حرفا خر
 و صبی قیام و رسیدن پنجم طرح جبر و انداختن زیرا که قراد خانه زهره نشانی و انبیا
 از مؤثرات است و هرگاه که در برج عقرب طلا باشد شش کار است که نفعش موجب
 اقتدار است اول اکل و شرب اغذیه و ادویه و دویه و سایر جراحت نیم مرتبه طاعت
 ادویه و حاجین و تراکیب چهارم و دویه و قمار و اعدا و اشتباه و غیره و طاعت و عبادت
 با مدعی و خصم ششم بر تراشیدن و ناخن گرفتن زیرا که عقرب خانه فرج است و انبیا
 از صفات و خواص و عادات است حاجب و سبقت در امر را اختیار کردن و هرگاه که ماه
 و برج قوس طلا باشد معنی و تمسیت چهارم و مرث از دیار و اقبال و اسکا است
 عزت و جلالت اول جسد و حصول و حصول و مزاجت و دوهام کتاب علم و خطا
 و نهاده و مع سیم فکد و حجامت چهارم صید و شکار کردن زیرا که خانه شتر و است
 و اینها در ذات و غیر و دست طاعت و هرگاه که ماه در برج جدی طلا باشد چهار کار
 که مجید و صید و در راه مرث و خاف سعادات است اول اخذ ثروت و جلد و کردن
 دوی صید و خوش و بایم و وقت جان زدن و مزی سیم تمهید و تدویر کردن چهارم از کسب
 اعدا پناه و محضوت باری غنا سه چهره در زیرا که خانه زحل است و انقلابات در او
 موفور و نامحسوس است و هرگاه که ماه در برج دلو و عدل نماید شش کار بسیار
 مبارک است اول غرور با کتاب همت و شغل و عمل و وجه و حیات نموده دوم عهد
 و میثاق بقیه سیم بر تخت سلطنت و سبقت و کسب و نشانی چهارم عید و جاری

مبارک کردن



مبارک نموده و عبادات را حله و در این خردن پنجاه مرتبه یا طین و غیره یا بار و در غیر
 مقرر نماید ششم اساس و کلاط و خندق و بنای شتر زیرا که خانه زحل است و حیرت و زلزله
 اعظم ممکن دارد اینها جلالت صفات و خصوصیات ذات است و هرگاه که ماه در برج
 حوت طلا باشد سکا است که معنی نموده و در او مرجع است بابت شرف سعادات است اول
 مصاحبت با امارات و قضات و عباد و زهاد و طلا و فضلا و اشراف و دویم پیشین
 با اشراف و اشراف از جنس حیرت و زرافات و غیره و ثلث غلام و در دهنده او عید که
 منبر و عزت و خیر و نام و حیرت و زرافات و طلا و اشراف است زیرا که خانه شتر و است و در
 از علالات است **تنبيه** اما آنچه که در صحنه و در باب بقدر و در برج اقوی عشره صفت
 و مرقوم شد چنان تصور نماید که مقتضیات ماه و خط است و در مذکور است زیرا که حیرت
 نظرات و انصافات و هرگاه که متفر من این سعادات است مشتمل بر بعضی نعمات نیز می باشد
 چنانکه بعضی امور باشد که کفایت و تعلل و موجب عبادت و اسف و مرث و شایان و شایان
 و تاحف شود و این است که بعد از این مذکور می شود ان شاء الله تعالی بعد از این
 مرقم اختیار است بطالین هرگاه که ماه در جلد باشد طاعت و زراعت و مایه به
 و بیست و هرگاه که ماه در دلو باشد فکد کردن و در مایه و نهان و نهان است و هرگاه
 در جلد باشد ناخن گرفتن و فکد و حجامت کردن بدست و هرگاه که در جلد باشد فکد کردن
 و در مایه و نهان و زرافات و طاعت و زراعت است و هرگاه که در دلو باشد فکد کردن
 فکد و شید و سفر کردن بدست و هرگاه که در سنبل باشد حایله و فکد کردن
 و عقد بقیه عبادت و هرگاه که در برج میزان باشد فکد و حیرت و در جلد و حیرت و حیرت
 هرگاه که در میزان باشد و هرگاه که در عقرب باشد فکد و حیرت و حیرت و حیرت و حیرت

اختیار ذات خود در برج
 از شش برای طالعین

و مزاج وی بود و خشک است و از مزاج جدی صرافقت داده پس او بارک است و برین
 ایام او در سبیل است که منسوب بر پنج وضعت است **فصل یازدهم در بیان انقلاب**
 الکون باید دانست که گویان ستاره منسوب است و نظرات او در هفت طالع انقلاب دارد
 اول در حله و عقرب زیرا که بر پنج متعلق اند و طبع وی گرم و خشک است و گوشت و پاره
 و عادت و دریم تر که خانه زهره است زیرا که طبع زهره با نور و صاف است و مزاج زحل
 با زهره نیز صاف است و جهت سعادت و خوشنحالی که گویان اندام و میزان او را انقلاب
 نیست جهت اول آنکه زهره را در میزان نظر قوت است دوم آنکه زهره در میزان قوت
 غنچه هر اوقات که غالب است بر قوت تراب بر این جهت خوش است زحل بر سعادت زهره
 غالب است که این نیم در جزا و سبیل انقلاب بعد از آنکه خانه عطارد است و او را مزاج
 شش خنثی اند قوت سعادت او در این دو برج ضعیف است پس برین سبب گویان را
 در این دو برج انقلاب به اتم است چنانچه در میزان انقلاب بعد از آنکه میزان خانه
 ماه است و طبع وی سرد و تر است که ضد طبیعت گویان است پس در این صورت انقلاب
 دارد بر پنج و در آن انقلاب بعد از آنکه خانه افتاب است و طبع وی گرم و خشک است
 که خلاف طبیعت گویان است بدین سبب انقلاب نخواهد داشت که سعادت و خوشی
 متر است و در قوس و حرات را انقلاب بکرات است زیرا که ایشان منسوب به شتری
 و سعادت شش خنثی است بر خوشی زحل پس در احکام طالع نظرات او که مؤثر
 شود و هفتم در جدی و در آنکه درایش زحل را انقلاب نباشد زیرا که در این برج
 ممکن دارد **انقلاب شتری** و دیگر باید دانست که شتر که سعادت و او را
 در چهار برج انقلاب و اوقات میزان و عقرب و حرات و جدی زیرا که طبع

و ناری است و این برج را انقلاب مزاج او افتاد اند اما قوت و سبیل و میزان که برج خال اند
 با وی موافقت دارند زیرا که تر خا ندها است و او ستاره سواد است و سبیل خانه
 عطارد است و او نیز به استیلا فکیان از این جهت که بر پنج جدی خانه گویان
 خوش است او بر سعادت تر است زیرا که گویان فخر و سبیل **انقلاب قریح** و دیگر
 به تمام چون دو برج حله طالع شود او را در چهار برج انقلاب باشد و در میزان
 و سبیل و عقرب زیرا که در حله و اوقات ناری بود و این بر وجه ضد وی اند و چون
 در عقرب طالع شود چهار برج و بر این موافق باشد یعنی منقلب باشد و آن تو در میزان
 و عقرب و حرات است زیرا که بر پنج آبی مقوی وی است **انقلاب افتاب** و دیگر
 نیند رسد بر پنج انقلاب است و آن میزان و عقرب و حرات باشد که طبع گرم و خشک است
 و اینها ضد وی اند **انقلاب عطارد** و دیگر عطارد و او در برج انقلاب باشد و خوش
 و جدی و عقرب زیرا که گویان و این است و این برج مخالف مزاج او است **انقلاب زهره**
 و زهره را جز بر پنج میزان که خانه وی است و در سایر برجها انقلاب **انقلاب قمر**
 و دیگر ماه را جز در برج میزان و عقرب و جمیع برجها انقلاب باشد و سلام است و در
 در این برج بدین جهت است که بحرام و طبع در برج عقرب آبی است و ماه و میزان
 نیز هم این کم دارد **فصل دوازدهم در بیان اوقات طلوع و غروب و معرفت**
اوقات طلوع و غروب و اوقات طلوع و غروب و اوقات طلوع و غروب
 عرض شد و نفاست و سعادت و اهلش بعد از جراحی مردم بدختر و سیاه روی که
 طبع منجیل برج که اعتقاد باشند و نیم اقلیم چین است و او بیشتر تر حلق
 دارد و اهلان دیار رودان پاکیزه و وزیر کا و صاحب و کار مقدس صاحب طریقه است

فی علمه که کجای است

نیک روی و جید باشد زیرا قلم تر کش است چون بی و سرشند دشت و قیافه وین تا به
 و خلقی نریخت دارد مردم آن در بار مردم غنود طرح عوان نیک چشم خیس و پندار باشند
 چهارم اقلیم خراسان است و تعلق به افتاب دارد مردم آن دیار متکبر و تاجر و صاحب
 برودت و گرمی الطبع و خوش صورت و صاحب جرات و کم خرد باشند چهارم اقلیم روم
 و نهره تعلق دارد و اهلاان در ارض صاحب هنر و صنایع و پشای شود و بر طوس و کم
 فیرت و بدعهد و ظاهر ظریف و لطیف و در باطن کثیف و بد فعل باشند اقلیم
 بلاد و بیست و مردم آن دیار زقا شود و مضطرب و شل و مزاج و نیم و کسل و چوبی
 باشند اقلیم هفتم بلاد عجم است و تعلق بقمر دارد و اهلاان در آن ماکند و کون تاجر و خوش
 معاشرت و گرمی الطبع و زود آشنای و زود رخ هم که در شغل اعتقاد باشند بعد از
 محمدیان مقدم این مقدمات باید دانست که ششوی شتری و تری شتر و اخ و سعادت
 ایشان در مشقه است اما در پنج را در مشقه اخلاقی است چنانکه هرگاه نظراتی
 در برج مشقه طالع گردد و در آن برج محبت واقع شود بر پنج و عطارد و شتری
 صوفی و اخ و سعادت ایشان گردد و رغبت نیک است اما در پنج را در مشقه اخلاقی است
 چنانکه مذکور شد زهره و قمر شانی و سعادت ایشان در جانب شالی باشد است
 شتر و گیوان و عطارد جنبه ایشان و سعادت ایشان بطرف جنبه ایشان است
خاتمه در توضیح آنچه مذکور شد و این مشتمل بر دو مقاد است **مقاد اول**
 دانستن انکه هر روز یکدام کی که تعلق دارد و در هر ساعت نظر کرد که کی که است چنانکه
 و ماه و روز و ساعت و تفاوت هر یک با آنکه کی که چو مقاد است و این نیز مذکور است
 برده با بدست **باب اول** در معرفت زحای با آنکه کی که ایان هفته

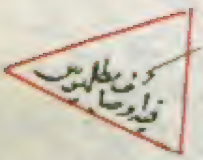
و لعل در قمر

و کشد

می باشد و آن بدین دوازده برج برده زاده و قصد و بخواه روز و یک هفته
 باشد مقام او در هر برج و سال و نیم است و طبع و در و خشک است و روشن
 و نیکو بیا هی زنده و مقدار او هفت بار چندان دنیا است و روز شنبه سلطان
 و راست و حاشا ششتری و وقت زوال و پنج و ناز و پیشین افتاب بیا و روز
 زهره ۷ از کی و عطارد و اخ و روز بقمر صریح است **باب دوم** در معرفت
 شتری تا بگویند ما سال ششم است تا بدین ششده و در او بدین دوازده
 برج و در هر برج صد می و در روز نه زمان یکشد و مقام او در هر برج
 یکسال بد و طبعش گرم و تر است و روشن سفید شفاف و شل است و مقدار
 او شش بار چندان دنیا است و لطافت او در روز پنج شنبه است باشد و نیم چنان
 در پنج را و اول زوال افتاب را و ناز و پیشین زهره را و میا و ناز عطارد را و ناز
 دیگر قمر را و اخ و روز نه چهل **باب سیم** در معرفت پنج با آنکه کی که در سال
 پنجم تا بدین دوازده بدین دوازده برج زاده و در هر برج صد می و در هر برج
 چهل و پنج روز باشد و طبع او گرم و خشک باشد و کون آن برج تیره باشد
 مقدار او پنج بار چندان دنیا بد و روز شنبه سلطان را و اید و میزان
 خانه زهره و جبرئیل و سنبله خانه عطارد و در سلطان خانه ماه و اسد خانه افتاب
 و قمر و حوت خانه شتری و جدی و عدو خانه کیوان است و این مجموع را از هر
 قمری و این سه بیت ادا زهره **نظم** حله و عقرب است با برام قمر و حوت است
 شتر و رام زهره و میزان چرخ خانه زهره است و زحل است جدی و عدو و حوت
 تیر و جبرئیل و در سلطان خانه افتاب تیر و دمام و صفات و حالات بدج

نصف محیط دایره آنکه نصف محیط دایره مرئی باشد و برابر این شکل افکار نیست که اگر از دایره
 محیط دایره خواهد بود که با اینکه در عقرب این جزای شمس جسم گیتی در حدی
 که اگر نباشد هر آینه مرئی نکرده و زیرا که نفوذ کند در او شعاع را و اما منعکس بود شمس
 در خلاف جهت بواسطه آنکه اگر یکجاست باشد انعکاس برآید اگر افتاب در نصف النهار
 باشد شدت بخور است افتاب جزای بیانی را جلیل بد و صورت نمی بیند و در یکجاست
 و شمس هر دو در محور قوس و قوس می باشد پس اگر افتاب مرا قوس باشد قوس نصف دایره باشد
 و اگر قوس افقی باشد در قوس قوس است افتاب قوس کمتر از نصف دایره است و از اینجا
 ظاهر می شود که هرگاه که افتاب در نصف النهار باشد قوس باریک باشد قوس متصوّر
 نشود مگر آنکه و این در بلادی که عرض بسیار است قوس متصوّر شود زیرا که در این
 افتاب در آن قوس باریک حسی خواهد بود و نیز اگر جزای شمس از آنکه در آن ساعت
 قوس بیشتر بود و اگر نزدیک بود که نخواهد بود بحسب شمس قاعده نمود و شعاعی و بعضی
 آن اما تون قوس بالوان مختلف می باشد اگر چه در شمس مختلف ظاهر نیست اما بعضی
 از حکای بران و فضلاء و دران باشند که غالب برالوان قوس رخ می باشد و نظایر
 شمس و صانع در زقالات و در یکجاست و در یکجاست و در یکجاست و در یکجاست
 در میان این دو لون و کاهن زرد یا کبود و رنگ بالوان مذکور مرئی میشود و سبب
 تلون قوس را بالوان مختلفه مد قوس چنین تحقیق فرموده اند که چون جانی بیانی قوس
 نزدیک است به شمس پس انعکاس شعاع بصورت آن جانی با قریب است به شمس پس
 اقوی نماید نور شمس در او اجزاء که جانی مذکور است پس حیره که از نور افتاب
 دران جانی مرئی شده شمس را خواهد بود و جانی سفلا از قوس چون ابد است از شمس

پس انعکاس شعاع بمران این جانی ضعیف خواهد بود لهذا ضعیف تر از نور افتاب
 در این اجزای اجزاء که بر مرکز زمین نزدیک است حیرتی که مرئی شود و بطور
 مار ماراد باشد و در وسط قوس لون مرئی از حیرت شمس و حیرت مار ماراد
 بیشتر آنست که سبز باشد کاهن واسطه لون اجزای حیرت غلام مرئی شده و زرد
 مکی و سبب تلون قوس و قوس بالوان مختلف بسیار گفته اند اما آنچه مقبول عقل
 نادرست و خلاف بود امراد نموده و چون در این باب بحث بسیار و ادوات و حقیقت
 سبب تلون قوس بالوان مختلفه کاهن حیرت ظاهر بود زبانه انان در توضیح آن
 سعی نمود **احکام تا بیاید قوس و قوس** چنین که حکیم مراض و فیلسوف
 فیاض واقف بر موزا و اسامی و خازن کوس و حوادث زمان بطریق برانی
 آن که حدوث قوس و قوس غایب و بطور و خزان بالوان مختلفه که سابقا مذکور شد
 خواهد بود و هر چند عظیم تر باشد اثرش بیشتر است و زود تر ظاهر شود پس باید دید
 که قوس چه در چه است و درین دستور احکام مقرر است که این قوس که زنده جمیع حکما
 بتوجه بر قوس و صوح پیوسته فرضا اگر قوس **حدا** باشد در خراسان و جگانه غلات
 قلو ان و از آن شود در مغرب و قوس و قوس و غلات پدید آید دران سال
 و اگر در **قوس** باشد در مشرق و قوسات می باشد و در مغرب و قوسات می باشد
 یا بدو اگر **قوس** باشد در مشرق و قوسات می باشد و در مغرب و قوسات می باشد
 و در مغرب و قوسات می باشد و در مغرب و قوسات می باشد و در مغرب و قوسات می باشد
 فدائی و از آن قوس و در اقصای بارشام و مغرب و قوسات می باشد و در مغرب و قوسات می باشد
 پدید آید و اگر در **قوس** باشد در خراسان و ترکستان و اسیانیت و در آن قوس



تبرکات

[illegible]

انکه مقرر در وقت سحر بر هم نه نقل کنند و بعد از آن از این چند روزی منطقه باشد بعد از
 غلظت باشد یعنی چون خورشید نیم بسته بعد از آن مضمحل گردد یعنی چون که شست خاییده و چند وقت
 چنین باشد یعنی بعد از آن مضمحل گردد و انکه در روزی مضمحل گردد و سایر مناطق را که در روز
 چهار ماهی روح حیوان را و متصف شود و غذای وی خونی باشد که از منافذ جذب شود
 و در ماه اول که منطقه را در رحم شود و حمل نماید و باشد تا ماه هفتم که نسبت تربیت بهتر
 در رسد و شاید که طفل در وقت ماهی که نکند و بقایا بدو برسد و در وقت
 چون بر آید از حمل خواهد بود و مناجی ز حمل بود و خشک است و خاصیت بر آید و در
 طفل اگر که باقیات نخواهد داشت و اگر داشته باشد باقی نمی ماند و در ماه نهم باقی
 ما در چون برقی شتر قیامت و مناجی که در رحم سعدا که است و خاصیت روح داب و
 و این مطلب بر صریح می رسد است **مقاله دوم در علم ارقام و احوال و احوال**
 که عبارت است از معرفت احوال زینج و تعزیم و اسطرلاب و آلات چند که مخصوص این فن
 شایسته و این علم از این فن فروع را خاصیت که اکثر اینها در این معرفت است بعضی از علم
 احکام که گفته اند سه علم نجوم را بر ما و مقصود کرده اند و چون از ارقام و احوال زینج و این
 مختصر کنایه ایشان باشد بشود از ارقام تعزیم و اسطرلاب و شکل بهفت باب که گفته اند
باب اول در معرفت اجزاء و ارقام اسطرلاب بدانکه اسطرلاب نام آلتی است که در
 مثل بر علا مات مخصوصه از برای اختیار وقت و استخراج طالع و اینچه مطلق است بدان
 و گویند اسطرلاب نیست بزانی ترا و مرا می کشد و لایب یعنی افتاب است و یا ستاره پس
 اسطرلاب ترا و می ستاره باشد و در اسطرلاب در میان آلتی باشد که او را بدانند و
 او نیز نوع و انواع علاقه خوانند و اینچه را که علاقه در او بود حلقه و اینچه را که حلقه او

فصل اسطرلاب

بود و در وقت سحر بر هم نه نقل کنند و بعد از آن از این چند روزی منطقه باشد بعد از
 و بر صحرای این و غیر آن مثل ام و حجه نیز خوانند و صفی مشک و رعنکرت و مشک
 و بر شکرت و ایره باشد اما بر روح اینجا نوشته اند و از منطقه روح خوانند
 و تحقیق طریقی که با اسطرلاب می شناسند چنین فرماید است و در کمال احتیاط و حجت
 بود که می رسد و علاقه است عینا فلک و فیه و عضاده و قطب می حلقه است
 و شکرت و در وقت که در جوی و اسطرلاب می خوانند و اجزای شش شش قسم نموده اند
 و در شش قسم اولی که در جوی و اسطرلاب می خوانند و اجزای شش شش قسم نموده اند
 می را با حجت خوانند و در واید که باشد که اسطرلاب می خوانند و اجزای شش شش قسم نموده اند
 باشد از اسطرلاب خوانند و هر یکی را اسطرلاب می خوانند و در واید که باشد که اسطرلاب می خوانند
 اسطرلاب را که از این دو منطقه است در شش قسم اولی که در جوی و اسطرلاب می خوانند
 که ما شنیدیم و هر جوی و صفا می بخند و قطب خوانند و اینچه را که بر پشت حجه بود
 و آلات ارتفاع را بر پشت باشد عضاده و اینچه بر دو طرف عضاده است و نشان
 گویند و هر یک را بنده و شطرنج را که بر هر دو طرف عضاده بود شطرنج ارتفاع
 و در عقبه را که لبه باشد عقبه ارتفاع و اینچه را که قطب خوان استوار کنند و در
 و حلقه را که زیر فرسود و تان و از سطح شکرت و تعین شود فلک و زاید را که در
 سطح شکرت مرتفع باشد و شکرت را بدان که دانستند بر وندایه که بر روی حجه
 باشد پس صد و شصت قسم کنند و ابتداء از خطی کنند که بر کمر می کشند
 و علاقه می بینند و از جانب این بر آید و اینچه بوده را رقم نوشته اند و از اجزاء
 حجه خوانند و بر پشت حجه و در خط بر وایه قائم کشیده باشند از آنکه از

تعیین اجزاء حجه

جانب علامه و خط وسط الماء خوانند و دیگر را از خط مشرق و مغرب
 و چون دایره بر این خط بچایم قسم مساوی منقسم شود و ربعی را از دایره که از جانب
 کوهی بود بمرکز کوه باشند از اجزاء ارتفاع خوانند و بر صفا دایره باشند
 از آنجه دایره متوازی باشد و مرکز هر دایره مرکز صفا باشد و وسط باشد و از خط
 شمالی مدار را از مدار جنوبی و خارج مدار را از مدار شمالی و در
 اسطولا بجنوبی مدار را از مدار شمالی و در اسطولا خارج و دایره
 دیگر که مرکز آن مرکز صفا باشد و بعضی از آن تمام باشد و بعضی تا خط
 خوانند و از آنکه در وسط جمع باشد و علامت مرکز او مستطاب خوانند و از
 که خارج بدافق مشرق و مغرب و دو خط مستقیم متقاطع که یکی علامت کشید
 باشند خط وسط الماء خوانند و دیگر را خط مشرق و غرب است که بر جانب راست
 خط مغرب و افق مغرب خوانند و دیگر را که با جانب چپ بد خط مشرق و افق مشرق
 و در میان مقنطرات اعداد نوشته باشند متوازی تا بقسمه که بدست ایشان رسد
 و از میان اعداد و اسطولا با خط مستقیم و در بعضی منقسم شود و از این
 و در بعضی سه سه و در بعضی دو دو و در اسطولا تمام یک یکی و در زیر مقنطرات که
 قسم تحت الارض است قسمی را زده قسم کرده باشند مشرق و جانب راست افق
 مغرب و خط وسط الماء خوانند و جانب دیگر را افق مشرق و خط وسط الماء
 از آن خطوط طاعات و منجم و اسطولا نمایند خوانند و علامت باشد که بنقطه
 بهم رسد از دایره سمت خوانند و بسیار بود که از هر قسم وقت الاوقات و در
 و اسطولا بجهت شمال باشد و بعضی اسطولا به صفا فاقه باشند و

و در دایره افق و در بسیار کشید باشند و در هر ربعی چند بنقطه متقاطع
 شرقان نقطه را مدار را از مدار شمالی و در هر یک از آن قسمی شرقی و غربی باشد
 که عرضش بر آنجا نوشته باشند و چون صفا باشد که از آن قوس بر جانب چپ است
 و جنوب با سب خط وسط الماء از افق خطی بود که از مرکز صفا باشد و
 و که اکبر باشد که از این ارتفاع و ارتفاع تران گرفت و اسطولا بر جانب
 تر نیست عین المشرق غیر قیاسی و از الیمنی یا بحرنا الیمنی شرقی الغنیا
 را من القوام المقدم را من المشرق و من المشرق و من المشرق و من المشرق
 الا من المشرق و من المشرق و من المشرق و من المشرق و من المشرق و من المشرق
 و شرح این کواکب در و شناختن آن در علم صورت کواکب این کرده شده **باب دوازدهم**
در بیان کیفیت ارتفاع و امتحان اسطولا ب و در باب که ارتفاع از افق
 که بنقطه را باید در دست راست نگاه داشت و اسطولا ب را معلوم کرد و اینست
 اسطولا ب بجا بنشیند که در آنجا باشد و کجا باشد او را که اجزای ارتفاع بر آنجا نقش کرده با افتاب
 و عضاده را که در آنجا باشد از افق با این تعبیه بود که اگر افتاب در آنجا که خط ارتفاع
 جلوه افتاده باشد ارتفاع افتاب بعد از آنکه ارتفاع از افق را که در آنجا باشد با افتاب
 باید کرد و اینک چنانکه از تعبیه نظر نمود و عضاده را که در آنجا باشد از افق را که در آنجا باشد
 و که کلبه آن در آنجا باشد و آنجا نیز اجزای که خط ارتفاع بر آن افتاده با ارتفاع کواکب بود
 و اگر در آنجا افتاب در برابر پنجره باشد و در نظر این باید گرفت و چون خواهد که معلوم
 کند که شمس است یا از دیگر اجزای آن زمانه فی اندک ارتفاع کرده اگر زیاد شده باشد
 ارتفاع شرق بود و اگر کمتر شده غرب باشد و وقت که افتاب با کواکب نصف النهار نزدیک

باشد احتیاطا تمام باید کرد چه در آن وقت باطل است تفاوت شود و لیکن ارتفاع
 و زمانه و زمان باید و طریق امتحان اسطرلاب که گویا است یا راست آنست که علامت قدوسه را
 بر روی افق بکشد و از هر طرف فاصله را که از افق تا خط علامت قدوسه باشد در یک
 دایره و بعد از آن هر دو را چون یکدیگر را امتحان کند باید که متساوی باشد و باید که چون
 باشد فاصله از ارتفاع گرفته شود و در حال مضاعف را بگردانند و ارتفاع بگیرند آنرا
 اول از آن آید و فاصله را راست باشد چون یک شطرنج به خط علامت قدوسه مشرق و مغرب
 باشد و یک شطرنج باید که به خط افق باشد تفاوت باشد و در خط استوا باید که مقدار باشد
 بر منظره است که ساری تمام عرض صحیفه باشد و مقدار طول مکان و در این هر یک
 بقدر میل کلین و دو باید که تقاطع در این هر یک باشد و در این هر یک باشد و در این هر یک
 بر این خط باشد و در این هر یک باشد و در این هر یک باشد و در این هر یک باشد و در این هر یک
 فرق نشینند و در این هر یک باشد و در این هر یک باشد و در این هر یک باشد و در این هر یک
 بر این خط باشد و در این هر یک باشد و در این هر یک باشد و در این هر یک باشد و در این هر یک
 چنانکه در طول است و در این هر یک باشد و در این هر یک باشد و در این هر یک باشد و در این هر یک
از طالع چون خواهند که از ارتفاع طالع را معلوم کنند در جداول است و در این هر یک
 البروج طلب نمایند و در این هر یک باشد و در این هر یک باشد و در این هر یک باشد و در این هر یک
 از این و در این هر یک باشد و در این هر یک باشد و در این هر یک باشد و در این هر یک
 منطقه البروج کدام در جداول است و در این هر یک باشد و در این هر یک باشد و در این هر یک
 که ارتفاع از آن گرفته باشند بر منظره ارتفاع او هستند و بگویند که از این منطقه البروج
 کدام در جداول است و در این هر یک باشد و در این هر یک باشد و در این هر یک باشد و در این هر یک

در اسطرلابهای غیر نام گاه باشد که در جداول است و در این هر یک باشد و در این هر یک
 باشد و در این هر یک باشد و در این هر یک باشد و در این هر یک باشد و در این هر یک
 ارتفاع را که در جداول است و در این هر یک باشد و در این هر یک باشد و در این هر یک
 که در جداول است و در این هر یک باشد و در این هر یک باشد و در این هر یک باشد و در این هر یک
 بقای هر مقدار که در جداول است و در این هر یک باشد و در این هر یک باشد و در این هر یک
 بعد از آن باید که در جداول است و در این هر یک باشد و در این هر یک باشد و در این هر یک
 افتاده باشد و در این هر یک باشد و در این هر یک باشد و در این هر یک باشد و در این هر یک
 در این هر یک باشد و در این هر یک باشد و در این هر یک باشد و در این هر یک باشد و در این هر یک
 نشان از جداول است و در این هر یک باشد و در این هر یک باشد و در این هر یک باشد و در این هر یک
 خط اول و در جداول است و در این هر یک باشد و در این هر یک باشد و در این هر یک
 و حاصل را بر تفاوت است و در این هر یک باشد و در این هر یک باشد و در این هر یک
 کنند بعد از آن که در جداول است و در این هر یک باشد و در این هر یک باشد و در این هر یک
 اینجا که در جداول است و در این هر یک باشد و در این هر یک باشد و در این هر یک
 جبره ان موضع افتاد باشد و در این هر یک باشد و در این هر یک باشد و در این هر یک
 که افتاد باشد و در این هر یک باشد و در این هر یک باشد و در این هر یک باشد و در این هر یک
 پس خط و از آن در جداول است و در این هر یک باشد و در این هر یک باشد و در این هر یک
 دوم یعنی هر دو در جداول است و در این هر یک باشد و در این هر یک باشد و در این هر یک
 میباشد و در جداول است و در این هر یک باشد و در این هر یک باشد و در این هر یک
 افتاد باشد و در این هر یک باشد و در این هر یک باشد و در این هر یک باشد و در این هر یک

و
 و

بر تفاوت منقطه موشش قوت دوم بدون اندر بر از علامت اوله حرف بشمار دوم
 انجا که برسد فرض بر افراط و کلا که میان مری علامت و مری یکم و نیم مانده باشد
 نگاه داریم تا بر منقطه کدام جزو افتاده است از جزو موضع افتاب بود نشان کردیم تا بر قوت
 حاجت معلوم باشد تا تبدیل منقطرات چنان باشد که چون ارتفاع بر جرم مریا و منقطه
 افتاده باشد موضع افتاب را بر منقطه اوله منقسم و مریا نشان کنند پس بر منقطه دوم
 منقسم و مریا نشان کنند و مریا هر دو نشان اجزای تبدیل باشد مریا و قوت مریا و منقطه اوله
 و ارتفاع مریا اجزای تبدیل ضرب کنند و بر تفاوت میان هر دو منقطه که در واسطه است
 شش بود قوت که نشان بخیر بدون مریا بعد از اجزای علامت و لاجرم بجای علامت شده اند
 در جبهه افتاب بان ارتفاع بود که یافته شد **نشان** در واسطه است مریا و ارتفاع و جبهه
 افتاب یافته است شش و جبهه بان میان منقطه **د** و منقطه **ل** هستند و جبهه دوم بود تفاوت
 منقطه **د** و ارتفاع افتاب که **س** و قوت است و بود در اجزای تبدیل است موضع افتاب را بر منقطه
 نهادیم و مریا نشان کردیم مریا هر دو نشان اجزای تبدیل ضرب کردیم و حاصل را که با نژده است
 بر تفاوت هر دو منقطه که شش است قوت کردیم بدون آمدن و نیم از علامت و مریا و جبهه
 بر وضعی رسید که از او تا بعد است دوم و پنج بود مریا بان موضع افتاب بر ارتفاع مریا و جبهه
 اما تبدیل طایفه چنان که چنان موضع از منقطه البروج بر افق شرق افتاده باشد با مریا و جبهه
 موضع مریا نشان کنند و خط اوله را از ان دو خط بر افق شرق منقسم و مریا نشان
 کنند و تفاوت هر دو بگیرند و از تفاوتها جزا نام فیضها جزا نام خط دوم را بر افق شرق
 منقسم و مریا نشان کنند و تفاوت میان نشان خط اوله و نشان خط دوم بگیرند و از ان اجزای
 تبدیل نام نهند و کلا که از اجزای تبدیل بیشتر باشد پس تفاوتها جزا نام فیضها جزا نام خط دوم

سینه

یعنی شش و واسطه لا بد که ضرب کنند و بر اجزای تبدیل قوت کنند و خارج قوت خط
 اوله افزایند حاصل درجه طایفه **نشان** افتاب به ده و از ده درجه ثمرات و ارتفاع
 مشرق هر دو درجه و واسطه لا بد که **نشان** و از ده درجه ثمرات و ارتفاع هر دو
 نهادیم از منقطه البروج نقطه میان مریا و مریا و از ده از هر دو بر افق شرق افتاد مریا
 نشان کردیم و خط شش جزا بر افق شرق نهادیم و نشان کردیم یافته و نشان شد
 که جهت شش کردیم و میان نشان و از ده پنج و نیم و این اجزای تبدیل است بر تفاوت
 اجزای شش که تفاوت پنج خطی است ضرب کردیم و حاصل را که بیست و یک بود بر پنج
 و نیم قوت کردیم بدون آمدن و یک و یک ششمان نیم از مریا یافته خط شد به خط اوله
 که از شش بود افزایند و ده درجه جزا شد و در جبهه طایفه بود که مطلوب است و اما نشان
 ارتفاع از طایفه و قوت احتیاج است که از برای مریا طایفه احتیاج کرده باشند و خواهند
 که ارتفاع افتاب با کواکب معلوم کنند و ان وقت نگاه باید داشت چنانکه ارتفاع مریا
 ان ارتفاع شود بدان که وقت طلوع ان درجه است احتیاج کرده اند و طریقه را بر عمل
 چنان بود که چون او درجه که جهت طایفه تبدیل افتاده باشد بر افق بیست و نگاه کنند
 تمام درجه افتاب بر کدام منقطه ان منقطرات شرق است یا غرب تا از ارتفاع افتاب
 چون بان ارتفاع رسد وقت مقدور بود که درجه افتاب بر منقطرات ید منقسمند
 و جهت اکثر باشد نگاه باید کرد تا بر کدام منقطه افتاده و شرق است یا غرب و قوت
 نگاه داد یا چنان ارتفاع ان در شرق یا غرب بان مقدار رسد وقت طلوع ان درجه
باب چهارم در معرفت دمای و ساعات مریا و جبهه چون درجه افتاب بر منقطه
 ارتفاع مریا و جبهه مریا را مریا نشان کنند و بعد از ان درجه افتاب را بر افق

شرق نهند

[illegible]

فائدة ام الكتاب تسعة اشياء اربعة اكد وفيها دبر سبعة اشياء ذوات طابع السبعة
فولته لكونها مائة حبيبة وحبة لها مائة مائة الف كمن تولى الفطنت ليس كالجحيم منها كذا في كتابها
كما نزل العيون لانها تسعة من السبع عشرة اشياء اكد في السبعة اشياء السبعة التي فيها كمال الجودية
في السبعة اشياء الجودية وفصل الكبرياء اشياء الدية المذكورة على السبعة اشياء من مظهر القدر والكرامات العظمى
ان السبعة اشياء في التسعة فليعلم انها لانها لا تحق ومجربة فاذا اراد الانسان ذلك فليحتمل شغل
وحجب في باب ابراهيم سواد فليعلم التسعة الدية لا اله الا الله محمد رسول الله وعت الوجوه في العزم الدية
بسم الله الرحمن الرحيم

سنة المئتين في اصول
البطون والنسب

[illegible]

1

قه بالثنتين المائتين والثانية وهو البر من معن الالف ثم كبر اول ابراع الابرار الاول بالاثني ابرع منها
 والعدد اما الصورة فمنها على كثر من مبر الالف على ابر كان الالف ثمانية والاربع مخرج منها هذه الارب الالف
 وهو ابرع واما العدد فخرج الواحد والاثني حارث الالف والاربع والاربع والاربع والاربع والاربع والاربع
 العال وهو البر ابرع ان في الالف والاول والاربع والاربع والاربع والاربع والاربع والاربع والاربع
 الاربعة وهو البر ابرع الاربعة والاربع والاربع والاربع والاربع والاربع والاربع والاربع
 والاربع والاربع والاربع والاربع والاربع والاربع والاربع والاربع والاربع والاربع
 المرات الاربعة ان في الاربعة والاربع والاربع والاربع والاربع والاربع والاربع والاربع
 تحت الالف والاربع والاربع والاربع والاربع والاربع والاربع والاربع والاربع والاربع
 ابرع والاربع والاربع والاربع والاربع والاربع والاربع والاربع والاربع والاربع
 منها فخرج الالف والاربع والاربع والاربع والاربع والاربع والاربع والاربع
 به الاربعة والاربع والاربع والاربع والاربع والاربع والاربع والاربع
 على ان الالف والاربع والاربع والاربع والاربع والاربع والاربع والاربع
 كالنور والاربع والاربع والاربع والاربع والاربع والاربع والاربع والاربع
 لما ابرع والاربع والاربع والاربع والاربع والاربع والاربع والاربع والاربع
 الحروف والكثرة من الالف والاربع والاربع والاربع والاربع والاربع والاربع والاربع
 واخرها في ثمانية وخرج وضع المصنفين للالف والاربع والاربع والاربع والاربع والاربع
 كثره واعطيه درجته ومرتبه فالحرف والاربع والاربع والاربع والاربع والاربع والاربع والاربع
 ترتيب الحروف على الاعداد اعطى الالف والاربع والاربع والاربع والاربع والاربع والاربع والاربع
 زعم بعض طرقت وعنه الغاية العيش بكر حلس دمت هنت وصنع زعم حفظ
 ٩٩٩ ٩٩٩ ٩٩٩ ٩٩٩ ٩٩٩ ٩٩٩ ٩٩٩ ٩٩٩ ٩٩٩ ٩٩٩

کتاب الغیب
مکتب رجاله

و در بعضی مضافاً باین طریقات جانکوح تعالی و قدس منظر کل ما تباعلم را متوضیف اینها کما مل
کرده و رجال الغیب و قطب الاقطاب بارش از ایشان است و ایشان هر روز بطرفه از اطراف
عالم میسر میکنند و فیض عالمی میرسانند و اما کما که خواهم بفرمایم و باید که در بعضی جانب
ایشان کنند و اینها نیز مانند جانبی تصور روان شود که البته مراد حاصل شود و بعون الهی
و عا لاین است که الله از حرم رحیم السلام علیکم و ارجاء الغیب السلام علیکم و ارواح المقدسة
اغیثونی فی غیبتی و انظر فی نظرة یا رقباه یا عقباه یا خبائه یا ابدال یا اوتاد یا غرث
یا مقطب و حکما شایان و درین دایره نهادیم تا معلوم گردد که ایشان هر روز در کدام
جانب نیاز اطراف عالم میسر میکنند



شماره رجال الغیب
مکتب رجاله
کتاب الغیب
مکتب رجاله

کتاب الغیب
مکتب رجاله

بدان ارشاد الله تعالی که چون عارف عالم کند که رجال الغیب در کدام جانب عالم میسر میکنند و اینها
مفسر میشود که ایشان هر روز در دوزخهای عوالم میگردانند و اینها نیز مانند جانبی تصور روان شود که البته مراد حاصل شود و بعون الهی
و عا لاین است که الله از حرم رحیم السلام علیکم و ارجاء الغیب السلام علیکم و ارواح المقدسة
اغیثونی فی غیبتی و انظر فی نظرة یا رقباه یا عقباه یا خبائه یا ابدال یا اوتاد یا غرث
یا مقطب و حکما شایان و درین دایره نهادیم تا معلوم گردد که ایشان هر روز در کدام
جانب نیاز اطراف عالم میسر میکنند



در بعضی

وہاں ہر ایک کو کائنات میں دیکھ کر وہاں دیکھا کہ یہ دنیا کس طرح بنی ہوئی ہے
وہاں ہر ایک کو کائنات میں دیکھ کر وہاں دیکھا کہ یہ دنیا کس طرح بنی ہوئی ہے

کائنات

کائنات

کائنات

قیامت کو زین

ہمارے ان زمین و آسمان پر ہر ایک کو کائنات میں دیکھ کر وہاں دیکھا کہ یہ دنیا کس طرح بنی ہوئی ہے
ہمارے ان زمین و آسمان پر ہر ایک کو کائنات میں دیکھ کر وہاں دیکھا کہ یہ دنیا کس طرح بنی ہوئی ہے

قسمت

زین

زینت کو زینت میں دیکھ کر وہاں دیکھا کہ یہ دنیا کس طرح بنی ہوئی ہے
زینت کو زینت میں دیکھ کر وہاں دیکھا کہ یہ دنیا کس طرح بنی ہوئی ہے

زینت

زینت

زینت کو زینت میں دیکھ کر وہاں دیکھا کہ یہ دنیا کس طرح بنی ہوئی ہے
زینت کو زینت میں دیکھ کر وہاں دیکھا کہ یہ دنیا کس طرح بنی ہوئی ہے

جدید و نامقدس ایمانی عبادت گاہ

ملک و اعلیٰ محرم

موقوف علیہ خیرات و صدقات
موقوف علیہ خیرات و صدقات

15	3	2	14
8	10	11	0
18	9	6	7
1	10	18	4

جود لایف سٹور

[illegible][illegible]

جدوله مفصلة اختيارات على كل اقدم في البروج الاثني عشر

[illegible]

الحمد لله رب العالمين

د افغانستان اسلامي امارت د پوهنې، کلتور او عاليو زده کړو وزارت
د پوهنې، کلتور او عاليو زده کړو وزارت

جدول معرفة نسبت ساعات الأيام والليالي بالكوكب السبعة المتیة

[illegible]

جیدول احمد خاں

تمت جداول معرفة اختصارات كون القمر في ر. و. ح. الاثنى عشر

سوار شدند	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰
روی کردند	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰
غرضیان بنده	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰
ایندلی قادیان	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰
نزد بریدن و ریزیدن	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰
نکاح کردن	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰
زماناف کردن	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰
آسم گداختن	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰
غیر بظلمه دادن	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰
از دست دادن	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰
ظلمه دادن	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰
حقیقت کردن	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰
بهرش و نه شدن	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰
ابتداء تسلیم	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰
غرضیان بکلیت دادن	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰
املاک غریزان	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰
کار بر نگذاشتن	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰
زیرکانه کردن	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰
قیمت ادا کردن	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰
درخت آفتاب	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰
زیرین با حار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰



تجدید و ترمیم

تتجدد المعرفة اختبارات كون القلب في روج الاثن عشر

[illegible]

الکرب	البحر	الشمس	الزهره	المطار	الکرب	البحر	الشمس	الزهره	المطار
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰
۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰
۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰
۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰
۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰
۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰
۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰
۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰
۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰

جدول معرفت اختیارات

جدول معرفت اختیارات انصاف الاموال بالکواکب السبعه السیاقه

الکرب	البحر	الشمس	الزهره	المطار	الکرب	البحر	الشمس	الزهره	المطار
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰
۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰
۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰
۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰
۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰
۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰
۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰
۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰
۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰

جدول معرفت اختیارات

تمتجدول معرفه اختيارات اتصالات القمر بالکواکب الستمه

بالسفره

ن	نیکوست کارها خاسته نکاح و زفاف و عورت و عفت و اسباب است سفر و قصد
س	نیکوست نو بریدن و بر شیدن و سفر و سود و کسب و باغ و چمن و دریا و خرابی
ع	نیکوست کارها خاسته نکاح و تعلیم و سستی و تعلیم و زینت
ث	نیکوست جلد هفت خاسته نو بریدن و بر شیدن و نکاح و سفر
ل	نیکوست تصاحب با زنان و طرب و مسافرت و زینت و مقدور و تزیین

بالعقار

ن	نیکوست کارها خاسته تعلیم و کفایت و رشک و دیدن اهل قلم و ارباب اهل قلم
س	نیکوست اکتساب علم و تجربه و کفایت و پیچ و ترفیع و دیدن اهل قلم و طلب
ع	بسات هر کارها نیکوست و مناظره و طلب شرف و محابه و بیان
ث	نیکوست تجارت و دیدن و زنده و تعلیم علم و ترفیع و بیان و تزیین
ل	اجتناب با زار شکاب و جمل و مرد و رات و کوفت اهل قلم و طلب کمال شدن

جدول معرفه اختيارات حالات القمر

ن	نیکوست نو بریدن و نو بر شیدن و سفر و تجارت کردن و کارانش کردن و طلب حکمت از بزرگان و غیره
س	نیکوست کارها خاسته تزیین و بنای و جلد و رشک و پیچ و ترفیع و دیدن اهل قلم و ارباب اهل قلم
ع	نیکوست کارها خاسته تزیین و بنای و جلد و رشک و پیچ و ترفیع و دیدن اهل قلم و ارباب اهل قلم
ث	نیکوست کارها خاسته تزیین و بنای و جلد و رشک و پیچ و ترفیع و دیدن اهل قلم و ارباب اهل قلم
ل	نیکوست کارها خاسته تزیین و بنای و جلد و رشک و پیچ و ترفیع و دیدن اهل قلم و ارباب اهل قلم
س	نیکوست جمل کارها خاسته تزیین و بنای و جلد و رشک و پیچ و ترفیع و دیدن اهل قلم و ارباب اهل قلم
ع	نیکوست جمل کارها خاسته تزیین و بنای و جلد و رشک و پیچ و ترفیع و دیدن اهل قلم و ارباب اهل قلم
ث	نیکوست جمل کارها خاسته تزیین و بنای و جلد و رشک و پیچ و ترفیع و دیدن اهل قلم و ارباب اهل قلم
ل	نیکوست جمل کارها خاسته تزیین و بنای و جلد و رشک و پیچ و ترفیع و دیدن اهل قلم و ارباب اهل قلم

تمتجدول معرفه اختيارات حالات القمر

تمتجدول معرفه اختيارات حالات القمر

ن	نیکوست کارها خاسته تزیین و بنای و جلد و رشک و پیچ و ترفیع و دیدن اهل قلم و ارباب اهل قلم
س	نیکوست کارها خاسته تزیین و بنای و جلد و رشک و پیچ و ترفیع و دیدن اهل قلم و ارباب اهل قلم
ع	نیکوست کارها خاسته تزیین و بنای و جلد و رشک و پیچ و ترفیع و دیدن اهل قلم و ارباب اهل قلم
ث	نیکوست کارها خاسته تزیین و بنای و جلد و رشک و پیچ و ترفیع و دیدن اهل قلم و ارباب اهل قلم
ل	نیکوست کارها خاسته تزیین و بنای و جلد و رشک و پیچ و ترفیع و دیدن اهل قلم و ارباب اهل قلم
س	نیکوست کارها خاسته تزیین و بنای و جلد و رشک و پیچ و ترفیع و دیدن اهل قلم و ارباب اهل قلم
ع	نیکوست کارها خاسته تزیین و بنای و جلد و رشک و پیچ و ترفیع و دیدن اهل قلم و ارباب اهل قلم
ث	نیکوست کارها خاسته تزیین و بنای و جلد و رشک و پیچ و ترفیع و دیدن اهل قلم و ارباب اهل قلم
ل	نیکوست کارها خاسته تزیین و بنای و جلد و رشک و پیچ و ترفیع و دیدن اهل قلم و ارباب اهل قلم

جدول معارف و سعادت منازل السعيا براينچينكي و ترتيب شاه طهائيه است

شماره	منازل السعيا	السرانيه	الفصل
۱	الاول	شتبر	تقوت
۲	لحسن الاول	اكتوبر	بايه
۳	الاخر	نوبتو	هتور
۴	كاملون الاول	دجنه	كبهك
۵	الاخر	نيسر	طوبه
۶	سكوط	فيلزبيل	امشير
۷	انزار	مارس	برمهات
۸	مسن	اپريل	برموده
۹	المير	مايه	بشاس
۱۰	حرران	يونيه	بونه
۱۱	نوز	يوليه	ابليپ
۱۲	لب	اغشت	صري

جدول معارف و سعادت منازل السعيا براينچينكي و ترتيب شاه طهائيه است

شماره	منازل السعيا	السرانيه	الفصل
۱	الاول	شتبر	تقوت
۲	لحسن الاول	اكتوبر	بايه
۳	الاخر	نوبتو	هتور
۴	كاملون الاول	دجنه	كبهك
۵	الاخر	نيسر	طوبه
۶	سكوط	فيلزبيل	امشير
۷	انزار	مارس	برمهات
۸	مسن	اپريل	برموده
۹	المير	مايه	بشاس
۱۰	حرران	يونيه	بونه
۱۱	نوز	يوليه	ابليپ
۱۲	لب	اغشت	صري

جدول اختیارات امام القدس

جدول اختیارات امام القدس

۱	نیکوت تزویج و بیرون رفتن و سفر
۲	نیکوت تجارت و طلب حاجات و سفر
۳	دست کارها چنانکه او را در علم انبیاست بیرون آمدن
۴	نیکوت هر کارها را سفر کردن
۵	دست کارها چنانکه او را تا پیشگاهش
۶	نیکوت سفر و نکاح و غیره
۷	نیکوت سفر و نکاح و غیره
۸	نیکوت سفر و تزویج و طلب حاجات
۹	نیکوت سفر و تزویج و طلب حاجات
۱۰	نیکوت سفر و تزویج و طلب حاجات
۱۱	نیکوت سفر و تزویج و طلب حاجات
۱۲	نیکوت سفر و تزویج و طلب حاجات
۱۳	نیکوت سفر و تزویج و طلب حاجات
۱۴	نیکوت سفر و تزویج و طلب حاجات
۱۵	نیکوت سفر و تزویج و طلب حاجات
۱۶	نیکوت سفر و تزویج و طلب حاجات
۱۷	نیکوت سفر و تزویج و طلب حاجات
۱۸	نیکوت سفر و تزویج و طلب حاجات
۱۹	نیکوت سفر و تزویج و طلب حاجات
۲۰	نیکوت سفر و تزویج و طلب حاجات
۲۱	نیکوت سفر و تزویج و طلب حاجات
۲۲	نیکوت سفر و تزویج و طلب حاجات
۲۳	نیکوت سفر و تزویج و طلب حاجات
۲۴	نیکوت سفر و تزویج و طلب حاجات
۲۵	نیکوت سفر و تزویج و طلب حاجات
۲۶	نیکوت سفر و تزویج و طلب حاجات
۲۷	نیکوت سفر و تزویج و طلب حاجات
۲۸	نیکوت سفر و تزویج و طلب حاجات
۲۹	نیکوت سفر و تزویج و طلب حاجات
۳۰	نیکوت سفر و تزویج و طلب حاجات

اختیارات امام السجده علیه السلام

نورالمریدین البیت حقاً بصیران است از استیاء و فاحش البشایان فيه بعد الله تم خلقت
و فاشیون ما فرقت فيه ستغفر الجفات و التواء و الکشف و الحجاب و فی شفا سلك الهماء الذی
و ان شریک الله و له لا اله الا هو فلیست به یزید الاربعاء و زوجه تریب و کس لذیذ الرجال و النساء
هذا المملکة الا بقی فعداوی الله کان الانبیاء ما انزلهم فی هذا الدنیا الا اعزاه من حیاتها

ترجمه بخار مذکور
نوروز ذات بقیان روز شنبه زیاده سیادت که در کتب نیکوتی ناکار و از احوال
و در شنبه سفر کردن چه نیکوت بدین روز و مال دنیا و دوزخ و عذاب و غیره که نیکوتی و ناکار

۱	نیکوت تزویج و بیرون رفتن و سفر
۲	نیکوت تجارت و طلب حاجات و سفر
۳	دست کارها چنانکه او را در علم انبیاست بیرون آمدن
۴	نیکوت هر کارها را سفر کردن
۵	دست کارها چنانکه او را تا پیشگاهش
۶	نیکوت سفر و نکاح و غیره
۷	نیکوت سفر و نکاح و غیره
۸	نیکوت سفر و تزویج و طلب حاجات
۹	نیکوت سفر و تزویج و طلب حاجات
۱۰	نیکوت سفر و تزویج و طلب حاجات
۱۱	نیکوت سفر و تزویج و طلب حاجات
۱۲	نیکوت سفر و تزویج و طلب حاجات
۱۳	نیکوت سفر و تزویج و طلب حاجات
۱۴	نیکوت سفر و تزویج و طلب حاجات
۱۵	نیکوت سفر و تزویج و طلب حاجات
۱۶	نیکوت سفر و تزویج و طلب حاجات
۱۷	نیکوت سفر و تزویج و طلب حاجات
۱۸	نیکوت سفر و تزویج و طلب حاجات
۱۹	نیکوت سفر و تزویج و طلب حاجات
۲۰	نیکوت سفر و تزویج و طلب حاجات
۲۱	نیکوت سفر و تزویج و طلب حاجات
۲۲	نیکوت سفر و تزویج و طلب حاجات
۲۳	نیکوت سفر و تزویج و طلب حاجات
۲۴	نیکوت سفر و تزویج و طلب حاجات
۲۵	نیکوت سفر و تزویج و طلب حاجات
۲۶	نیکوت سفر و تزویج و طلب حاجات
۲۷	نیکوت سفر و تزویج و طلب حاجات
۲۸	نیکوت سفر و تزویج و طلب حاجات
۲۹	نیکوت سفر و تزویج و طلب حاجات
۳۰	نیکوت سفر و تزویج و طلب حاجات

في اتمه

هر مصلی که بدین تقدیر خدایم نزل	چند مرد در خانه فریاد میزدند
نیک باشد هم سفرهم و چون روی امیر	جامه پوشیدن نکند و صید انگیزان برود
کوچه نیک است ابتای کار خون برود عشق	بداند بنیاد کردن چیزی که شوق

في الشر

ماه چون درو را باشد عقد بستی انکوت	تیم افکندن باغ و نامه نوشتن بدست
خزانه دیدار خزان و عطا میخان	انجمن بگویند در خرمن و میخان
کوچه شایسته ترک و هیچ سرور ای حسین	نقد کردن بدیدار که با بخت هم چنین

في العجز

چه فکند و برج جزا چه زنده اقبال	برج ترکان خطا کرده چون با شهاب
هم توان خواندن کتاب و هم تران انداختن	هم توان نامه نوشتن هم توان انداختن امیر
جامه پوشیدن سزاوار سفر کردن و روست	ناخوشیدن و قصد حجامت از روست

في الطمان

ماه چون در برج خوشنما باشد نیکو	جامه پوشیدن سفر کرده دعا باشد در و
دار و دجله در خردن عجب خورده	جامه پوشیدن چو کرم که به بهر بسو د
پیش و کرم با رفیق میگردان و نیک	قصد و زور و نیا میگردان و نیت نیک

في الاسد

ماه اهریچ چون جهرا کند در برج شیر	نیکان عقد بستی شغل بگرفت و دست
قصد و کار و اشق و حاجت ز شاهان	وزیران اقباله و نیت اما سبق

برج ترکان خطای اندر و خرب و نگو	نیک زبرد شدن و بجای سفر کردن
---------------------------------	------------------------------

في السبله

چند ماه از برج اسد بدین سبله	در و ها مال الهی با بد شدن با قافله
زبردن شایه و شایه این بهر و کار	خاص و تعلیم دعا و سیاه ناکشتن کار
خوش بود خوش بر سیمی بر علی بروند	نیک نبود ز کرم خاص و صید ج و قصد عقد

في الخيرات

ماه چون در میان بود نیک بود و نیک	هم سفر هم عقد هم ج و خرمن شتر بدیم
جامه پوشیدن نرو عیش و طرب هم خوشد	خاصه با نیک ناع و جان نغزای خرم شود
نیک چون مدبکند از هفتاد و هشتاد و پنج	هر که کار می کرد بدینک و بدین پنج میزد

في العقب

ماه چون در عقب با بد نیک باشد نیک	خریدن دار و دار کردن طعام و خرمن
هم جراحت است شایه و ملحق بخت	هم شدن کرم با به نفاق خصم بد ل تا خفت
اسب را دار و نیک را نیت شایه و ناخوش کند	نیک دیگر کارها هرگز نیا بد سود مند

في القوس

ماه چون در قوس با بد نیک باشد نیک	اولش نرو بر و تعلیم را خوش صید و نیکار
هر که به جرم و جرم نیک باشد نیک	خاصه نرو پوشیدن در ناخت و ساز و نیک
قرص دادن سر سوزن نیت نیک بدین	کرکشی دار و خرمن بدین نیت نیک و خرمن

في الجدي

ماه چون در جدی شد کار نیک و نیک	جامه پوشیدن خنثاست و صید کردن و وضو است
جا و دی و ساحری و باخدا بودن پناه	میسنزد و خرد عطار و در افکار باشد باه
نیک باشد نیکها مکر و خرد و قصد راه	بدید هم دیدن شاهان و عقد و قصد راه

في الدلو

ماه چون در دلو باشد نیک باشد نیک	از برای کشت و کار و بستی و میثاق و عهد
نیک باشد نیک اگر برای کشتن و نیت	بدید و دهند و خرمن هم نیت نیت و نیت

دعوتها و تلاحقا شاید بود کردن بنا

ما چون در حرت باشد یکجا شد شکفت
فصل کردن دست را با براتناض برست
لایق دمه یکجا شد دیدن اشرف نیز
و ندان نیکو بد پرشیدن ایثار چنین
هم کلاه و دم تباد هم که هم بیهوش
و آنچه در پرده او دانید خجسته بیهوش

مست نیست شمر بر عالم اعظم

سید

ایچد هنوز معنی کلین سمن
ابتا کرد در برست واقف شد خور که شد خدا واجب
قرشت شد ضد ظن لا
دره لگرفت نگاه داشت تمام کرد

تا بیا و یا لا نفس را طبعش تا قزاجش لغزش شاه اثر مشرق و علقه رمل بر جیش و کله اش
هوز در پیمت دورش ۱۰۰۰ اثبات او ریس نفسش هر از طبعش حیوان قزاجش صفادش
ساده اش بر طبعش طبعش بر جیش جبره اکلان حقی واقف شد دورش ۱۰۰۰ را با ابراهیم نفسش
از طبعش انسان قزاجش دورش شاه اثر مشرق و علقه رمل بر جیش و کله اش دورش ۱۰۰۰
حس کرد شد خاص من نفسش زاری طبعش انسان قزاجش دورش شاه اثر مشرق و علقه رمل بر جیش و کله اش دورش ۱۰۰۰
بر جیش سده کله اش سقصر و میر یافت دورش ۱۰۰۰ اسامه و علقه رمل بر جیش و کله اش دورش ۱۰۰۰
قزاجش صفادش شاه اثر مشرق و علقه رمل بر جیش و کله اش دورش ۱۰۰۰ اسامه و علقه رمل بر جیش و کله اش دورش ۱۰۰۰
۱۰۰۰ اسامه و علقه رمل بر جیش و کله اش دورش ۱۰۰۰ اسامه و علقه رمل بر جیش و کله اش دورش ۱۰۰۰
نخل علقه رمل بر جیش و کله اش دورش ۱۰۰۰ اسامه و علقه رمل بر جیش و کله اش دورش ۱۰۰۰

ضرب لایم بر عکس ایام شمس الی حد فخر بسند و شمار برین ۲۵۲۰ در المخرج کالان

نصف	ثلث	ربع	خمس	سدس
۱۲۵۰	۱۴۰	۶۳۰	۵۰۴	۴۲۰

۳۵۰ ۳۱۵ ۲۸۰ ۲۵۲

تقسیم معقوله در میان فرزندان و اولاد که در این کتاب (ع) و غیره در طوایف و غیره

[illegible]

اول اول صومبرم اول رجب سیم بهار لعل و شمع
صومبرم صومبرم اول رجب سیم بهار لعل و شمع
اول اول صومبرم اول رجب سیم بهار لعل و شمع

۹۰۰۰
۱-۴۲۵
۱۱۳۵
۲۲۲۵۰

۲۲۲۵۰
مقدمه و تصدیق لطیف حسن نفیس مقدم در مرتبه و زینت ادبی و علمی و اجتماعی

۱۰- اگر مرتبه شش نیکو معلوم شد از جانب پهن و کله او و از جانب رکله او معلوم شود در ظهور نقصانی
 در این مرتبه موقوفه معلوم کردیم معلوم می شود از این جهت که در این مرتبه موقوفه
 معلوم می شود و نیز همان طریقی عمل فرمایید، گویید که

مقدم	مقدم	مقدم	مقدم
۱۲۵۴	۴۱	۶۲۴	۱۲۵۴
۴۱	۸۲	۱۴	۱۲۵۴
۲۲۴	۱۲۳	۳۴۶	۱۲۵۴
۴۱	۱۶۴	۱۴	۱۲۵۴
۱۹	۲۰۵	۵۵	۱۲۵۴
	۲۴۶	۱۰	۱۲۵۴
	۲۸۷		۱۲۵۴
	۳۲۸		۱۲۵۴
	۳۶۹		۱۲۵۴

ان نسبة المنة سر وهذه المقتضيات ان يكون نسبة العدد الاول الى الثاني كمنية ان في الثاني من المنة واثم سر هذه المقتضيات
 ان يكون نسبة الاول الى الثاني كمنية ان في الثاني من المنة واثم سر هذه المنة واثم سر هذه المنة واثم سر هذه المنة واثم سر هذه المنة
 الطرفين فلو كانت المنة مجهولة استخرج من طرفي المنة المنة ولو كان المنة المنة المنة المنة المنة المنة المنة المنة المنة المنة المنة المنة
 في الخارج من الطرفين المنة و قد ثبت في المنة من المنة المنة المنة المنة المنة المنة المنة المنة المنة المنة المنة المنة المنة المنة المنة
 تناسب من المنة ميان ان ظهر ان المنة المنة المنة المنة المنة المنة المنة المنة المنة المنة المنة المنة المنة المنة المنة المنة
 و قد ثبت في المنة
 الطرفين على المنة
 هو المطلوب و لانه المنة
 طرف المنة
 والمنة فان المنة
 على ان نسبة المنة
 المنة
 ثم المنة

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

الف	ب	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ظ	ع	ف	ق	ك	ل	م	ن	ي	ر	س	ص	ض	ط	ظ	ع	ف	ق	ك	ل	م	ن	ي	ر	س	ص	ض
ا	ب	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ظ	ع	ف	ق	ك	ل	م	ن	ي	ر	س	ص	ض	ط	ظ	ع	ف	ق	ك	ل	م	ن	ي	ر	س	ص	ض

[illegible]

The first thing I noticed when I
 stepped out of the car was the
 cool breeze. It felt like a
 warm blanket after a long drive.
 The sun was just setting, and the
 sky was a beautiful mix of orange
 and pink. I took a deep breath
 and felt the grass under my feet.
 It was so soft and green. I
 walked towards the lake, and the
 water was so calm. It reflected
 the colors of the sky. I sat on
 the grass and watched the birds
 fly. They were so free and happy.
 I felt like I was in a dream.
 Everything was so perfect. I
 stayed there for hours, just
 enjoying the view. It was a
 truly beautiful experience.

The second thing I noticed was the
 sound of the water. It was so
 soothing. I closed my eyes and
 listened. The waves were gentle
 and rhythmic. It was like a lullaby.
 I felt relaxed and at peace.
 The air was so fresh. It smelled
 like a garden. I took another
 breath and felt the sun on my
 face. It was warm and comforting.
 I looked up at the sky and saw
 the stars. They were so bright
 and clear. I felt like I was
 looking at a new world. It was
 so amazing. I stayed there for
 hours, just enjoying the view.
 It was a truly beautiful experience.

هناك الزهرة نقط من الهمزة عشرة عشر عشرة الباء ازا لم تكمل العشرة فاقطع عشرة عشر من الهمزة
 حيث انتهت الهمزة هناك عطاء د نقط من الهمزة عشرة عشر واما لم تكمل العشرة فاقطع عشرين عشرين فاقطع
 اى ب فقط واما هناك فاقطع الالف وافر الهمزة

وضا بصورت طایف قرآن و کتب مستعلی در بادشاها جبا نشوند و عموما یزیر شک کنند
 و کارهای قوی بر دست ایشان برآید و اثر این قرآن در عالم با ندر تا قله عظمه بر کوهان
 بقول **چهار** دو هزار و نهصد ساله شمسی تقریباً **تا آخر قرآن** است که بعضی از رجال
 عالم تغییر و تبدیلی بر مید و جمعی دعوی پیغمبری کنند و درین شریعت فریبند و چون قلم
 یکدانه ملت و شریعت با ندر تا قرآن دیگر و بیشتر تا قلم منقاد شوند و تعویث کنند
 و بعضی از رسوم و قواعد قرآن اعظم را بکار آورند و همچنان تغییر و تبدیلی در میان
 واقع شود و مملکت و دولت منتقل شود از خاندان نجفانی و آخرا بها ابادان شود
 و ابا دانه خراب گردد و در صورت و لیا بن و خورشید مرده متغیر شود و احوال و اوضاع
 مجدد پیدا شود و بعضی که بیند که اثر این قرآن نیز تا قرآن دیگر باشد بقول **نفسه** و **شاد**
 سالست و بتوفیق **نفسه** و شصت ساله تقریباً و درین مدت چهل و هشت نفر سلطنت
 کنند **تا آخر قرآن اوسط** آن بعد که دولتها بگردد و در ملتقا نیز بقدری تجدیدی
 و تغییر شود و مملکت و دولت از خاندانی بخاندانی منتقل شود و اغلب مردها برین
 و **چهار** ملت صاحب قرآن اکبر و نادر و امارت و سلطنت و بادشاها بر مقتضای
 قرآن اوسط و کتب مستعلی برود و درین قرآن نیز صورتها عجیب و غریب روی نماید
 و در زمان نقل و تحویل و جلا وطن بسیار واقع شود و در البته و طعم معتاد نیز
 تغییر پیدا شود چنانچه بعضی مکرر و منفرجه شود و بعضی مستعمل و مشهور گردد
 و این قرائت تا آخر قرآن اکبر برود و مدت تا آخر این دو بیت و چهل سال در
 و بتوفیق و در **چهار** و پنج سال و در این مدت و مانده نیز یا سینه نفر یا دانه
 کنند و الله اعلم **تا آخر قرآن** **چهار** است که دولت حکومت و مملکت منتقل شود اما

انصاف

از میان بردان و بزرگ و خوشبخت بیرون نند و یکدیگر دولت از خاندان نجفانی دیگر نقل
 کند بشرطی که این مملکت اقتضای شرح آن نمیکند و تغییر و تبدیلی در بعضی احوال واقع شود
 و عمارت و مقامات بسیار واقع شود و لشکریان در اطراف جمع شوند و عزل و نصب افراد و وزیر
 و ارباب مناصب بسیار واقع شود و در سال اول مرده بغایت متفرق و پراشیدان
 احاطه باشند و کوفی معط در بعضی قایلیم واقع شود که مندرج باشد باین دو کتب و طایف
 قلم و در برج قرآن و صورت بزرگ نیز باشد و بعضی اوضاع از آن باشد و ظلم و تعدی که
 از پیش بوده باشد کم شود و این تا ثبات و تغییرات بحسب کتب مستعلی بود و مدت
 تا آخر این قرآن بیت سال بود تقریباً و الله اعلم **احکام قرائت کتب انجیل و شریعت**
انجیل که این **چهار** است **قرآن** **مشرقی** و **رحل** و دلیل است بر خروج کانی که در دین
 و ملت سخن گویند و اشتغال دولت از خاندانی بخاندانی و فرود رفتن و در سفل و فرومای
 و تفرق و تشکیک حکام و اکابر و اشراف و بویها و تفاوت فرخا و پیاری ملون و تغییر
 و تبدیلی بعضی عادات و پیدا شدن سلاطین و حکام عادل و جور و مساجد و آستان
 و منته و تشریش و ملوک بلا و در بیشتر این تا آخر و جهت مشرق و بعضی از اقلیه و لسه
 و در نیم بغلای **قرآن** **مشرقی** و **رحل** و دلیل است بر رفتن و تشکیک کتب و پیاری
 عمارت و بزرگ شدن دوزان و ساختن قلعه و ساختن مواضع و مرشاکا که مملکت
 صحرانیشنا و غارت و شیعین خاصه و کوه پایا و میان احشام و نقصان از آن
 و زدن دهم کتب و مملکت لیا طایف و امارا و اکان دولت و ظلم حکام و داروغها
 و کد و قتل و قتل و پیاری و خرف و هرا و در خلا و قضا و رو و سا و و هایت و فساد
 خون و از جگر و اکثر این تا آخر و طایف مشرق و بعضی از اقلیم و در نیم بطور اید **قرآن** **مشرقی**

و ایل و بزرگ

و ایل و بزرگ

دلیل بر ما در وقت خود

و فصل دلیل است بر ما در وقت خود و بیاری زنان و دختران و ملا اهل طرب
وستان نکاحهای بدیست و دشواری وضع حمل و خصوصت ازواج و تفرقه و قتلش
حقوق خاصه اهل سلاطین و ملاک و برپاشانی نوید و تفاوت نرخی و پیدا شدن بیره
و فساد اشعار و آثار و لعل و طرب و در شمایچه و ارباب غناهای قدیم و جوانان
و کساد و نادارانشه و البسه و تغیرها و آمدن کاروانها و آوردن کبیر و غلام برده و غیر
قرآن عطا در فصل دلیل است بر عفت و هر اوصاف و حال و پیران و اهل قلم و شکر
مثالها بر تو و کثرت ارجیف و زدن خلوص و بیخ و زحمت و مکرر و آمدن کاروانها
و ملاک و تجارت و بازگشتی و بیخ و صنایع و تفرقه و بیخ و متصرفان و اعیان و مزارعان
و نا ابر و عدول و ملاک و مفاقت و باد و باران و در عدد و بر وقت و خود و فساد
کشت و زرع و تفاوت نرخی و بیاری از نرخی خاصه صریح و مالک و اراضی
و ماضی **احکام قرآنات فصل** **بازگشت** در شمس خالی که **گاه و گاه** **فصل** **شتر**
و فصل دلیل است بر تر و خا لمار با سخا نغانهای قدیم و خداوندان ضیاع و غنا
و قرة حال و مشایخ و سعادت و رؤسا و جوانان و فراخی اطعمه و بسیار و زرع و است
و نجات و انتقال ملک و دولت و جنس و زلزله و قسط و باران و فساد بعضی
نباتات و اختلاف هوا و سرد و وقت و بیاریهای دما ز کشت و پیدا شدن ریهها
و آینهها و مجید و اغلب این تاثرات بینا مشرق و جنوب و اقلیم و آب و هوا و سراسر
فصل **نرخی و فصل** دلیل است بر سودگویی و بهجالی لشکری و امار و اهل سلاج و انجمنان
فتنه و بیاری غلام و قرة کفایت و حلقه و کوفتهای و زدن و ملاک راه و داران و بیاریهای
مخوف و جراحت و بریدن اعضا و قتل ناحق و فتنه و شبنون و حرب و صداد و تر و کشت

دلیل بر ما در وقت خود

دلیل بر ما در وقت خود

دلیل بر ما در وقت خود

و موت

دلیل بر ما در وقت خود

و موت کابر و خوف و حزن و جوانان و اهل ملک و حساب و مکی باطن و فسادات و
و اشعار و نباتات و بیم زلزله و بیاریهای و بیشتر این اثر و اقلیم و اول و سیم
از قرة بغلاید **قرآن نرخی و فصل** دلیل است بر بیخ و مشقت خا و نرخی و حلال
خا و مادنار و اهل طربان و دشواری وضع حمل و ناسا ناکار و ازواج و رغبت
مشایخ و نکاح و طرح پیران و فساد و نباتات و بیاریهای و سوا
و موت و ابر و تاریکی هوا و نقصان بار و کساد و بیاری از عطش و آزار و بی
المنه و البسه و اندوه خلایق و عفت و آب و همه او اغلب این اثر و اقلیم و بیخ
و از بیایچه و مستعرب **فصل** **عطا در فصل** دلیل است بر تفرقه و قتلش
و بیاریهای اقلیم و کمال و اصحاب دیر و خطا و معاملات اعلی و احکام نجوم
و زحمت تجارت و و کلا و تفرقه و فتنه و حرب و کمر و بعضی مواضع و کثرت ارجیف
و آفت و دروغ و نا امنی راهها و و هم کاروانها و خبر و قریحت ضیاع و فساد و بیاری
اطفال و فساد کشت و زرع و کساد و بیاری از کساد و غیره و اموال و باران
و وقت ناکاه و گرفتاری و زدن و اکثر این در اقلیم اول و ششم بود **احکام قرآن**
و فصل **دلیل بر ما در وقت خود** **فصل** **شتر** **و فصل** دلیل است بر قرة حال
ارباب دین و معاش و صنایع و در طوطی و هر اورد و بر طوطی و در طوطی و در طوطی
حکمت کنند و اورد و بر طوطی و در طوطی و در طوطی و در طوطی و در طوطی
و بشهر و موسیقی و بیخ باشند و اورد و بر طوطی و در طوطی و در طوطی
و باران باغ و کلا و بیاریهای و اقلیم و در طوطی و در طوطی و در طوطی
قدیم و وقت و نرخی و حجاب مغرب **قرآن نرخی و فصل** دلیل است بر حجاب

دلیل بر ما در وقت خود

دلیل بر ما در وقت خود

دلیل بر ما در وقت خود

دلیل بر ما در وقت خود

وليام غرانت شامس

ولمّا أُعْطِيَ الدُّعَا

والله اعلم

و لیل محمدی ص ۱۸۰

و ایل بارانیا و در وقت خمد
رحمت باد و غدا و غدا الهوا

دلیل بام رخ و بهر اوج
بادهای گرم

والله تعالى اعلم

در این عهد الهی و جنتی اینهاست
فرش

مرأى المحرر المظفر

وہیں بار بار در وقت

والله اعلم بالصواب

Handwritten text in Arabic script, likely a continuation of the previous page, with some red ink markings above the text.

وایلا خدا الهوا واپروا
د نهم و رعد و برق و رعد و برق

در این باره های بعد
و در میان در وقت

ولید بیاری ایجا و بازار ملک
و سرحد و وقت

اعلم در وقت دارالتقرب و در واهج کار انشکادان و وقت کوفت و چربی واد و کرم
تثلیث و تسبیح زهره و مریخ دلالت بر بسیار ری نکاحا و شرکها و میل مرد و امراء
و لشکرا به عورت و فساد و دوشی و شفقست اینها با خواندن و اهل طرب و بسیار ری و دنیا
و دنیا فساد و لطمه و لعنت و فتنه و شر و شک و کلاه و عشتباز و دنیا مردان و زنان و موافقت
از واهج و تعبیرها و نم و باران و در وقت و عزت و طرد و دور و شیرینی واد زانی و کرم معلوم
و بسیار ری و صیحه و باران و غلبه و صفر **تثلیث و تسبیح عطارد و مریخ** دلالت بر وقت
و واد و در آن حال و مصیبتان و ظهور کیمیاگران و ساختن آلات حرب و کثرت
و قوه حال راه داران و تیزی با زارها خاصه با زار اهل و دواب و ثمره و سفید پرست و بی
بالک و علماء و فضلاء و شعرا و وای و قوه حال ااطبا و اهل تجویم و تربیت یافتن
اهل قلم و مستوفیان از امراء و دار و غلگ و کرم و خشکی و هار و تابش و این اثرها در
تثلیث زیاده باشد **تثلیث و تسبیح عطارد و زهره** دلالت بر فساد و خرمی
در و زلزله و اصحاب بد و ان و اهل با نانو و تیزی با زار و ده و طرب و آب و آتش
و پیشه و دوشی و عشتباز و دنیا و شیران و دوشی کاد و زامیر و اهل ما
و دوشی و خرمی و خالی شعرا و نه و در وقت و طربان و فرج اهل و بخان و محبت باران
خاصه طربان و اعتدال و هار و رسیدن اجبار **احکام تربیت و تامل و کیمیا**
و تربیت و شتر و نه و نه دلالت بر فساد و عداوت و شتر و عداوت و قضا و زلزله
و آشفتن و تانکوان و خطاب و زلزله و بار و هار و مرد و خا و نانو و قدیم و خوف و هار
نشی و قلم داران و ظلم و جور با عدا و پادشاه و ملاک و عدا و تاج و غلام و تنزل
حال خا و نانو و قدیم و خراب و واضع و نشتر و خاصه در اقلیم

و اهل تعبیرها و نم و باران
در وقت

و اهل کرم و خشکی و هار
آبستان

و اهل اشل و هار

مژده بیل و دایه غده خاصه و جبابه شوقه شمنی میا ملولک و بنیگام و دوازده
بسیار از این **و** **رشد** چون شیر آید لیل است بر فتنه و حریفه طین چکام و مری
و بیم و خجالتی و آفت کجای ملوک و نقصا کاو و کی سفند و جمانات سم شکفته
و مردن امیان و زحمه خواتین

سید غلامرضا

سماوی و مردن دغان و قتلان زنان ابلهان و بیارید مراهل قلبه و نه مرتضی طافا
و ارا حیدر **در عوطا** و دلیست بهابر و کدورت هوا و کی باران و دشواری و ترجمت
در سفر و صافران و تنگی و خفند مرد و محافظت کشتیها مردن حیرانات آید و حجت
ملا حاکم بی نفع صیادان و عفو نیست آنها **در اسد** و دلیست بر بیاری و نکبت و دلالت
و داروغها و اشخاص و عیال و خطایب و ملان با بزرگوار و عیال اما نزد و ملاج پذیرش

وامر و لشکر را بود **در قی** و چون قوس را بدلیل است بر آنکه سلطانی از جهتی شریفی از دی
شود و جنگ و عصاره و غنای بدو و در میان بزرگان پیروز و فرزند بود **در جنگی** و چون بعد از بدلیل
بر آنکه نه تنها در افعال سخت بود و در ولایتها تفرقه چند روی نماید اما نزدیکی کند و
و باران بسیار آید بهر یک که در قریه خاندانها و قریه **در دور** و چون بدلیل است
بر آنکه در میان عادت پادشاه و از کشت پیدا شود و زنگبار میرند و چو با پادشاه افشانه نموده

و مرشد

و مرشد و صافه آید و قوس حال صوابی باشد و رواج با بازار شریفان **در حرم**
و چون بپوشاید بدلیل است بهر وقت ملک و نشاند و آشوب با عامه و نشاند آنها و پادشاه و در
نیکان و غنائین و نا امانی و تفرقه و مرطوب طبع است و اگر کان **احکام مشرقی** و چون مشرقی بهر
حکام بدلیل است بر بلاد و قسطنطنیه و در میان خراسان و حرارت در هوا و باران مناسب و در وقت
و بسیار می گویند که قسطنطنیه و قسطنطنیه و عدالت حکام و مرودان **در مشرق** و چون شود
آید بدلیل است بر فلک خا طهر و عا کولات و رواج با بازار شریفان و بسیار می گویند و در میان شریفان
غلبه و قوت حال زمان و قریه طبرستان و اهل ساند **در جنوب** و چون بخواند آید بدلیل است برین
و فلک خا طهر و منفعات و داد و ستد میان خلایق و قریه اهل قلم و تجارت و اعتدال
هر اوضاع و قضاة و مساوات **در برهان** و چون بدلیل است برین و کوی حال
و در اوضاع و قضاة و مساوات و این و جمیع تفریق و در این و قوت و در حال صاف
در بار و سلا متی کشتی و بسیار می گویند **در اسد** و چون با سدا بدلیل است بر قوت
حال ملک و مرودان و حرارت هوا و در میان و نا امانی و غلبه و جوهر حکام بر رعایا و نیک
حالی و اوقات و بسیار می گویند و زیست و آرایش **در سبیل** و چون
بسیار آید بدلیل است بر اعتدال هوا و نیک حالی عامه و اهل قلم و راوی بازار
و نیکو خلق و میل مردم و کسب علم و بسیار می گویند و در قریه حال اطباء
و نیکان **در برهان** و چون بدلیل است بر اعتدال هوا و نا امانی و غلبه و جوهر حکام
بازار و جوهر حکام از ملک و غرض طهر و قوت حال خرائق و نیکو خلق و رواج
بازار المیه **در مغرب** و چون بدلیل است بر جنگ و عداوت و یک مرودان
پیدا شود و پس از آنکه مرودان هر قوم و جوهر بر رعایا و بدست آمدن مال و لشکر

و بدلیل است در هر
و باران مناسب و در وقت

و بدلیل است با اهل قلم

رسلا متکشیبها و قوه انوار **در قیاس** و چون بقوی آید دلالت بر اعتدالی هر دو
 و بی عام و رعیت مردم بصلاح و برهیز و کارهای خیر و قوت حال و زوال و اندک و تجاوز
 و قنیه و برینا لشکریان و اهل صلاح و رواج و برهیز **در جزی** و چون بجهت آید
 دلالت بر نیکی حاکمی بر عیال و سلامتی و قوت حال و ملوک و فرارها و تنگی
 کشت و زرع و ضعف حال و زوال و ساد است و توانکوان و قوت پیران و کوشه نشینان
در مد و چون بد آید دلالت بر نیکی حاکم است و قوت حال و طعمه و از زانی و خفا و کساد شدن
 کارها و موافقت و سازگاری از رواج و نیکی حاکم از رواج و قوت خاندانها و قوت
 و چون بجهت آید دلالت بر خشکی هوا و بادن با نفع و قوت حال و زوال و قضا و اثبات و تند و
 عام و نقصان از ملکی و خرابی و زهرین و طریستان و سلامتی مسافران و منفعت و رفود **در احکام**
تجرباتی و چون بجهت آید دلالت بر زانی طعمه و قوت حال و امرا و لشکریان و نیکی
 ستوران و برده و عزت السجده و طومر و سر و عنایت سلطه طین با امرا و وائی لشکریان
در م و چون بجهت آید دلالت بر ضعف حال و امرا و لشکریان و حکام و قتل بسیار و اینها
 و ناز و سازگاری و بیداد و جرم از سلطه طین و بی آبی خزان و فساد حال و زمانه **در جزی**
 و چون بجهت آید دلالت بر زحمت و تفرقه عامه و ناز و راستی و خیانت از نوبت و حرارت
 هوا و نقصان رعا و متصرفان از لشکریان و پاری از غلبه **در سلطان** و چون بجهت آید دلالت
 بر قنیه و انشوب و اراجیف بسیار و میل حکام به سفرو پیدای و جرم و خواست از
 رعا و دیگران و تفرقه و اینها و ضعف حال و لشکریان و ناز و اینها و خفا و در طرفه و
در اس و چون به اسلک آید دلالت بر حرارت و خشکی هوا و قوت حال و ملوک و لشکریان
 و تند و قوت و ناز و زانی با نفع و عزت آلت حرب و ملک سباع و رواج کار و راستی

و حریت و تنگی بر رکان **در سبیل** و چون به سبیل آید دلالت بر نفعی هوا و تفرقه خلا
 و زحمت و محنت و مشقت کار و نایاب و نقصان رعا و نایاب و اراجیف و آفت کشت
 و زرع و نقصان و کشت متصرفان و مستوفیان **در سبیل** و چون به سبیل آید دلالت بر
 تنگی حال عام و ناز و نایاب و زحمت و حرارت هوا و سبیل و رعا و ملوک و ناز و نایاب و زحمت
 و نقصان از لشکریان و ناز و راستی و ناز و داران **در حقیقت** و چون به حقیقت آید دلالت بر جنگ
 و عداوت و بی مردم و جرم و جرم بر رعا و ملوک و جرم و جرم و زحمت و نقصان و مقعد
 و دشمنان و کربان و قوت حال و امرا و لشکریان و رواج با ناز و جرم و برده **در قیاس** و چون
 بقوی آید دلالت بر جرم و ستم و خواست از رعا و حرارت هوا و پاری از غلبه و ضعف
 و زحمت و زوال و قضا و تفرقه و ناز و لشکریان و آفت چهار بادن **در جزی** و چون بجهت
 آید دلالت بر قوه حال و امرا و لشکریان و عزت آلت حرب و کشت و جرم و آفت که سفند
 که هر نقصان کشت و زرع و زحمت و ناز و لشکریان و پاری و شایان **در م** و چون بد
 آید دلالت بر غفلت و بیاد و علامت سادی و بادن و در وقت با نفع و پاری
 ناز و ناز و با بیخاندانها و قنیه و تفرقه و ناز و لشکریان و اخبار و نقصان و زحمت
 و چون بجهت آید دلالت بر فساد و آفت و تفرقه و زوال و قضا و نقصان و ناز و پاری
 فسخ و جرم و ملوک و زحمت و معارف و جرم و زوال و امرا و نقصان مسافران **در احکام**
تجرباتی و چون افتاب بجهت آید دلالت بر اعتدالی هوا و بادن و زحمت و پاری
 و ناز و زحمت و داد و ملوک و سوران و تربیت و ناز و امرا و لشکریان و سلامتی
 و قوت ملوک و حکام و معارف و ناز و ملوک و ناز و چون بجهت آید دلالت

و کسادی از آتش را بر شمعینه و ملاقی مسافران و **در قرص چرخ** بقدری دلیل است
 بر تری و نشاط و دوری از مساوات و اشتاف و تراکون و ابر و برف و ظهور و نشو و رها
 و منفعت و نایب قریب باز دکان ها و زحمت زنان **در چرخ** چرخ بیدار است بر خفا و آل
 گشتها و شکیها و از آن طبعی نماید که لذت و بار باری کن آلود و نشاط و دوری از احشام و دوت
 و پیران **در چرخ** بیدار است دلالت بر بارها و بارانهای آفریده و بارهای خنک و بیداری و فرخی
 اطهر و نشاط و جوانی و پیرم برده و نکوش و برف و رواج باز در دواب **در چرخ** چرخ بخت آید
 دلالت بر تری و نشاط و اشتاف و رفیق و بی باکی و سلامتی مسافران و دوری از باری و جرایم و کثرت
 نکاح و اشتاف و فرخی و نایب و قریب و قریه حال اهل طرب **احکام عطار** **در چرخ** چرخ عطا
 بملا و دلالت بر جستن با دهای منفعت و کثرت اخبار و ملوک و تزیینات را خاصه از آن
 برده و اصل و دواب و رواج استخوان و آمدن استخوان و خرف و اهل قلم **در چرخ** چرخ
 بر تری و دلالت بر اعتدال و جستن با دهای و کدوره و اوقات و طلب زحمته و کثرت
 حال نباتات و فزونی و تزیین و خرید و فروختن و حیوانات سم شکافه **در چرخ** چرخ مجوزا
 آید دلالت بر رونق و برافراشته و حال طایفه و فضائل و اعیان و متصرفان و روان
 و قوت پیشه کاران و سامان و اعتدال و جستن با دهای و رواج باز از کثرت و رسیدن
 با دهای **در چرخ** چرخ بیدار است دلالت بر تری و نشاط و جستن با دهای مضطرب و ابر و برف و رواج
 باران و دوری و برف و فروخته شدن گشتها و ملا و زحمت اهل قلم و بار و فضا و دور
 طالعان **در چرخ** چرخ با سبب دلالت بر تری و جستن با دهای و رواج باز از
 کار و دواب کار و دواب و اهل قلم و تزیینت یافتن این طایفه از سنگین و رواج باز از

است

آتشکاران و خرید و فروختن و صفا **در چرخ** چرخ بیدار است دلالت بر تری و حال
 علم و دیر نیامدن اهل محله و اعتدال و هوا و کثرت و زرع و درختی و جستن با دهای
 و فرخی و جستن و رواج کتاب و رونق و تزیین و **در چرخ** چرخ بیدار است دلالت بر تری
 حال و تزیین و باران و دوری و عدل حکام و جستن با دهای و خرید و فروختن
 میان تری و دوان و رواج باز از آتش و البسه و رسیدن اخبار **در چرخ** چرخ بخت
 آید دلالت بر جستن با دهای خنک و قریب و کثرت و رواج باز از استی و خیانت میان
 خرید و فروختن و دواب و اجناس و دوری از بار **در چرخ** چرخ بخت آید دلالت
 بر بارانهای مختلف و دلتافتن خلق و تزیینات و میل مردم به کسب علم و تزیینات اهل قلم
 و دواب پیرم برده و دواب **در چرخ** چرخ بیدار است دلالت بر جستن با دهای و تزیینات و اهل قلم
 با دهای و تزیینات و کثرت و جستن با دهای و دواب و تزیینات و **در چرخ** چرخ بخت آید دلالت
 است بر طرب و جستن با دهای خراب کننده و کثرت و باران و انتقال به اهل قلم و خرید
 و فروختن و قمار و رسیدن اخبار **در چرخ** چرخ بخت آید دلالت بر ضعف حال اعیان
 مستغرقان و اعیان و تزیینات و ابر و باران و ابر و باران و ابر و باران و ابر و باران
 با **احکام رجعت و استقامت** **کواکب استقامت** **رجل** دلالت بر تری و حال
 ارباب غنائی و قدیم و استقامت حال رؤسا و اربابان و تری و کثرت و تزیینات و اهل
 قلاع و جبال و مساوات و تزیینات و تزیینات و تزیینات و تزیینات و تزیینات و تزیینات
 بر ضعف حال غنائی و قدیم و تزیینات و تزیینات و تزیینات و تزیینات و تزیینات و تزیینات
 باغ و زمین و دلتان و تزیینات و تزیینات و تزیینات و تزیینات و تزیینات و تزیینات

و قریه و پیران

و سرگردانی احتشام و قلعه داران و داد زانی جبریات و ضعف بر یکدوشه نشینان و **باب ششم**
در لایات بر صفت حال و داد و سادات و قضایا و معارف و یکبارگی و بیاری و رنگ و بی سوزنی
و از احتساب و زاد استود و مکر و اهلی قری و دار زانی جبریات و نشینان کار طار و فصل
باب هفتم در لایات بر بیاری و نشینان حکام و امراء لشکریان و سرگردانی اهل طایف
و گرفتاری و داد و ستد و عداوت و امراء و مکر و دهانی و ظلم و بیاد و لشکریان
و گسادی باز از اسلحه و **باب نهم** در لایات بر آفت طرله و حکام و بیاری و نشینان اهل زرگا
و سرور و گسادی باز از اسلحه و حکام و تبعه هر آفت زور و معنیات و مرد و اسباب
و زدن و دهم تبسم عیار و فقر و درازان و ضرابان **باب دهم** در لایات بر بیاری و ضعف
حال خرابی و خطر و خرابی و گسادی باز از اسلحه و بیاری و نشینان و طریت
و آفتا و خرابی و نشینان و در زانی و نشینان **باب یازدهم** در لایات بر نکبت
و ضعف حال و اهل طرله و در زانیان و خرابی و بیاری و نشینان و اهل طرله و خرابی
و معالجات و بیاری و نشینان و در زانیان و خرابی و بیاری و نشینان **باب بیستم**
در لایات بر بیاری و نشینان و در زانیان و خرابی و بیاری و نشینان و در زانیان و خرابی
و نشینان و در زانیان و خرابی و بیاری و نشینان و در زانیان و خرابی و بیاری و نشینان
بده زحل و طالع چون زحل در طالع برسد با نرنگ خا اطلت کند عباد و حرمله را
فزون کرد و ولیکن تبدیل باشند و انجالی بخا بی نعل کند و انجالی با این نرنگ باشند و از
فرزندان دل تنگی برود و از غلبه و در آخر عمر شکست بخورد **زحل و قمر** چون کسی را
زحل و قمر طالع برسد زحمت و تجارت کند و کلاه دست تنگی کشد و از سبب فقر
غم برد و از خفا بیاید و بیند و مالی بیوتم خرج کند و هر چند بزرگ کرد و
اخر الشریعه کرد و **در سیتم** و در شان و برادران او دشمنی و در شان اطفال و برادر

[illegible]

و نقله بر لکند و علقی بری رسد و از خورشید غم بیند و اما بخندد بر کس نفقه کند و برقی می خوری
کنند و انشأ بر زود **در چهارم** از احوالی او بدید و نا شنید و خندد و کارهای پسندید کند
و در ستایش آنیکند و انجا که اندازد از جوی می رسد و از جوی خداوند چه بامد میان
او و برادران جدا افتد و از قیصر خیزد **در پنجم** مشکور و اندیشه ناک برود و ناگاه
و بشناختن امارت کند و خلش فرو کرد و از جهت فروزان غم برود و از اوقات مخبر
و متبصر باشد و از عشق از روی مافتد و ملازم رسد **در ششم** و کارهای پیشانی
بسیار برود و از مالش بزیان آید و برخی بسیار کشد و از جهت بدنگام برود و از خدای
و شرف غصه بیند اما از بدنگام نفع یابد **در هفتم** درویش شود و ضرر نداشتن و بگو و بگوید
و از جانب سبب باشد و کار او نا پسندید و دارد و کساح که کند و آنچه کند از این مملکت
و زحمت پسندد و بدتران بود که زحمت را در خانه غریب برود **در هشتم** منازعت بسیار
و دشمنی برود و میثاق و خورشید و حشمت افتد و کارهای می کنند و در غیبت منفعت
بیند و از تجارت و درویشی نایب یابد و از میراثی خیزد **در نهم** در علم خیر و قانع بود
و از احوالی راست پسندد و از احوال خاصه ستافتد و سفکند و مالش بر جوی پسندد
کف شد و در علم و دسراسر بر او غلبه بخند **در دهم** با بهتر از مخالفت کند و صید و
دارد و بدستش که از احوال زحمتی رسد و از جایی بیفتد اما بدله متبصر و از زحمت
و عمارت نفع یابد اگر سحر یا باطل باشد و در احوالی تر کند **در یازدهم** در کسب و در
و زمین و آب و املاک بدست آرد و ترا نکوشد و جود و توان بر وی جسد بر شد
و در بند و شمشیر کرد و **در دوازدهم** در شمشیر نظر یابد و از مال خود شکور زیان بیند و غم
کوید و در هر کار شک شود و کند تمام نکود و در کارهای پیشانی برود و از ان مخالفت افتد
و در آخر کارش نیکو بود **احکام مشتری در بیعت طالع مشتری را در این چنین که مشتری**

در طالع باشد زندگانی برود که زانند و جفتش خری می بود و با بزرگ و از ان مخالفت کند
و مال و مرتبه او زیاده شود و با مردم غریب پیدا کند و کارهای پسندید کند و از خورشید
و برادران برتره بخیزد **در دهم** بدیده امید بیند و با بزرگ و از تجارت و بشناختن
و بر ستایش بیند و با بزرگ و سادات و از ان مخالفت کند و مال بدست آورد و کرم
و بخشند و بدو اگر مشتری در خانه معهود بود **در سیم** در دین و صلاح که شود و حکم مزاج
بد و کارهای نیکو کند و نام برود و با برادران و خورشید مشتری را بد و خیر حق کی و دایم
و راست و با وقار باشد **در چهارم** از جایی بیچاره جوی می رسد و از عمارت و زراعت
و تجارت نفع یابد و کارهای نیکو کند و از اوقات کارش برود باشد و محترمنه می برود
و از بد و در احوال نفع یابد **در پنجم** مالش بیفزاید و از ضرر نماند و غم پسندد و آنچه
و هدیه خیزد و اما ناکام و از جانب بیخیزد و زحمتی می رسد و دشمنی را آفت رسد
و خیر بیفایم و از اهدان گیرد **در ششم** شریک احوال برود و اسلحه را دوست دارد
و از زنان و فرزندان دل تنگی پسندد و مال مادی بر زیان آورد و از مال بد بهره مند کرد
و زحمتی که پیدا کند خیر و اسالی بکند **در هفتم** زنی باشد که ربه که زن کند و این
بسیار کرد و اما فرزند که با ندهد و ستان زیاده رود و دشمنان مقهور شوند و ناگاه
نفسند و اگر مشتری به این خانه بحال برود و ستان و زنان مخالفت نشد **در هشتم**
از کار مددگار و توکل نایب بیند و اندوه غم برود و برادران بسیار بند و خیر و کرم
و در دین کوی بد و مالش بر سبیل زنان خیر صفا کف شود **در نهم** سفر بسیار کند
و نایب تمام یابد و در غیبت بنا نهاد و با بزرگ مخالفت کند و رشتا اعتقاد و دین دار
بد و خیر و خیر و بد و در علم ظاهر شد و اگر مشتری در دین غریب باشد و بیای
آشفته پسندد **در دهم** با بزرگ و معارف مخالفت کند و مشتری را بد اما نفع

درما لشو اتم شده و زمین و املا لشو و اسباب بهشت او و دوازده شرکت نماید پس بشود
گردد و بر رشت هفت بد **در ایام** از دستان خور شود و در برادوست و بکشت بسیار باشد
وزن کند و فرزندش را بد و از هر بد و کتفه خور شود و با دوست او و با بزرگان مخالفت
کند و از بیماری زود بکشت یابد **در ایام** بعضی باوی دشمنی کنند و بزرگان در بندت جدا
باشند اما ظفر نیابند و خراجش از دخلش زیاده بد و سفر و رش و اقیم شود و غم
و از سختی معارف و اشراف و محرم بد **احکام** **نیم** **در پیر طالع** **در اول** چون کسی را در نیم
و طالع بد از انشای آهمن افندی بری رسد و با مردی بی سیم ستازت کند و بد است
باغور و بد خشم کرد و سخت حالی بد و ستند مزاج و سخت سخن باشد و از نان خصومت
کند و نقل و خورش و اتم شود **در نیم** بزرگان غر کند خصوصیت از د و مال بی پخت
تلف کند و اند و فکین باشد و باشد که در دریا نند و اعمال و اشتغال و حیرت قیام
ناید و با مرد و لشکر بی شور و مخالفت کند **در نیم** بخیریت و محبوب بد و با او برادر
و خریطه حقی و خصوصیت در و حیلست و مکر بسیار کند و ندی بزرگان کد و سفکند اما
ناید مکر بد **در چهار** علی را جراح می رسد و از جانی میفتد و از سبب زخمی می رسد
و مالش بران شود و از زیر دست و دلتکی بهد و اعمال و اشتغال تصدایست و خصوصیت
و از **در نیم** از بخت فرزندان غمی بری رسد و علی را جراح پیدا کند و فرزندانش
بباری و جراح کشتند و با اهل خیرش بدی کنند و روزگار بد کند اما از تجارت سود
کند **در ششم** انجا می گاه بدست علی پیدا کند و از بد و خد و سکار رفتن یابد
اما گاه که از نیا زینا کد دست پسند و بار بیای سخت پیدا کند از حار و جراح غلبه
خون و با مرد و منفست و حیت دارد و مخالفت کند **در هفتم** در کارها پیشانی بد و شکر
و اندیشه نا اندید و از انشای نیم بد که زحمت پسند و از فرزند ستازت کند

و از دزد و دیم بد و سفلو کند و از دستان نیکی پسند و از خیشان ملال پسند **در هشتم**
نیم و عقب بسیار کند و ستازت کند و دشمنش بسیار باشد اما ظفر و بار و از انش
یا آهن و زلفی بری رسد و بکارهای ناپسندید قیام نماید و دروغ گوید و در انشای صحتش
رونی نماید **در نیم** نقل و نقلی بدی نماید بسیار کند و بد خشم و ستند مزاج بد و از تجارت
نفع پسند و بر دشمن سرور گردد و باور و دستان مکرست کند و در اعتقاد و شوق صفای و خلی
باشد **در نیم** با مرد و لشکر بایر مخالفت کند و با اعمال اشتغال حکام مشغول شود و اهل بیت
او را مکر و مکر می رسد و با بصیرت زنان و کارهای ناپسندید و خصوصیت بسیار کند و محبوب
و بکبر بد **در یازدهم** مال بسیار بدست او و از زنان غم می رسد و از تجارت سود بیند
و در ستی بسیار کند و با اعمال لطافت مشغول شود و از خیشان عزت بد و در کارها بد
و معای باشد **در و از** خصوصیت بسیار کند و از ظفر با بد و از حیرت بد و در طلب
تردد و شهرت بد و در بنای و زحمت بد و از حیرت سخن باشد و در نظر مرد و اهل بیت
احکام **انتخاب** **در بیست طالع** **انتخاب** **در طالع** چون افتاب بد و طالع کسی باشد برتری
فرمان دهد و قدرش قدری گردد و از نقل و نقل و حکام نفع یابد و معروف و مشهور گردد و اگر
افتاب را در آن خانه قوی باشد و بنا و عمارت کند اما بد و دروغ و بهمت بد و از بخت
کشد و سفر کند **در و نیم** غمنا و بد و بد و جراح حق و افق بری رسد و در نیم یا در شکم
یا از جانی بیفتد و از بزرگان او را مکر و مکر رسد و مال و در وجه خیرش کند و شهرت و حیت
دارد **در ششم** مرد و سخن و قول و را بد و رفتن و از بخت زنان غم بد و با بزرگان
ستازت کند و کارهای نیک بدست او بر آید و بر برادران و خورشید بزرگ کند **در چهارم**
عمارت بسیار کند و با بزرگان مخالفت و از زن و فرزند که در دو بعضی خیشان را مکر و مکر
رسد و کارها حالش پسندید و بد و بلند است **در نیم** بزرگان او را کای دارد

مقدور شد بفرمان و در زندانش مکرور شد و تا افتاب در این خانه بود کارش بهتر کرد
و از حکام هم بدین نحو یاد **در هشتم** خشم بسیار کرد و عشاقت نقصا کنند و در سر و دماغ
پدید آید و از بندگان گرا هیت بینند و سر و دماغ مزاج بود **در نهم** مال به دست آورد
و قدرش بفرمان از نان را دوست داشت و اگر افتاب در این خانه می بود عالت پیدا
از وی و زنی کنند و اندیشه را از بد و خصومت دور **در دهم** از بندگان و از
چهار پای بیفتند و در دل پیدا کنند و سفر کنند و راه فقر بینند و از سفری
سفر و چار و کشت و خفت بسیار باشد و از پاری پاری **در یازدهم** بزرگ او را که می
دارند و از سفر و غریب تا بد و بنا و عمارت کند و از آن گرا هیت بینند و بزرگ
ظفر را بد و در ساعه عشا و بد و در کارها جدا شده **در دهم** قدرش بفرمان و از بندگان
در شکست و نیکویی یا بد کارهای پسندید و بد و معروف شود و در بزرگی شکست
طلبد و اگر افتاب بخانه مال بد برقی می کند **در یازدهم** از زن و فرزند و برادران
و خواهران خرم کرد و در ضبط مال و اسباب مسرور بود و از دوستان خرمی بینند و هر چه
امید بند حاصل شود و بزرگ باو دهد و حق و شفقت نماید **در دوازدهم** از جراحت آتش
مکروه می رسد و از مادر و پدر و منفعات بیند و خدمتکاری کند و از بزرگان نایب بیند
و از دشمن خوف بود و در خصومت مغلوب بود و بزرگ قصد می کنند **احکام نهم و دهم**
نهم **در نهم** چون کسی را نه در طالع بد و خرابی نبرد و دست وی شوند و جماعتی
باز نیست خرد و پر شد و بسیار بخورد و هم چنین خرد باشد و منازعت کند و او را در طاعت
کند و از غم و دل بد **در دهم** مال خرد و از آن کند و عادت دوست دارد و تجارت شغل
شود و سخن و دروغ گوید و زنی را فریب دهد و با مرد و حلقه بد و کاری کند که باقی
خطرات اتفاق دارد **در سیم** قدرش خرد و در خرد بود و کتاب و بابان و علم نمی

دوست دارد و در دستانش بسیار بد و ضیاع و عفا و قهر است آورد و از خدایشان و خدایان
منفعت بیند **در چهارم** باغ و دستان بدست آورد و با مرد و حلقه بد و از خدایشان غم بیند
و حلقه بد کند و در دستان و در دستان و عاقبت کارش بد بود و پسندید و از خدایشان
در پنجم از تجارت سود کند و از جانب زنان و بزرگان نصیب و مال بیند **در ششم**
با دوستان و اقارب از غمت کند و بکاج راعب بد از جهت زنان غم بد و علق در سر
پیدا کند و از گناه و در دستان عاقل طاعت کند و صحبت دارد **در هفتم** کار و از آن و فرزند
نخست بد و در دستان و در دستان پیدا شود و محیل بود و در دماغ بسیار کرد و سر کند و باو غالب
بود و بر وی تحت بند و مال بود و بکاج کوه و از میراث نفی بیند **در هشتم** بر سر
بسیار کند و از دستان و بزرگان بد و بکاج کوه و از میراث و دستان و خدایشان و هر چه
و بد و بد و در دستان بسیار خرد و بزرگان باشد که نایب از میراث و دستان و بزرگان و باو غالب
کند و در حیم و دل بد و از آن نایب یاد **در نهم** از جهت علم و نفی و عتب بد و خدایشان
گرا که بیند و سفر کند و معاشی خدایم کرد و و لیکن عاقبت از سفر نفی بیند و در شغل و شک
زوج باشد و در دستان و علق و خدایشان که بیند و غالب است باشد **در دهم** قدرش خرد و
بفرمان و خرد و شغل و بزرگان و در دوست دارد و با اهل بیت دوستایکویی کند و از
مادر و خرد و نایب بیند **در یازدهم** قدرش خرد و مال و از دستان او خرد و در دستان
بسیار شغل و در دستان و عادت بدست آورد و هر چه امید بند و است و باسانی بدست
آید و با هر که منازعت کند نظریا بد و زینت و تکلف دوست دارد **در دوازدهم** از جهت
مال و زن و فرزند و غم بد و در کارهای بی نظایک کند و سفر و مراد باشد و علی و از آن کشی
پیدا کند و از دهم چشم و در خط و با شد و از آن خصومت کند و در سبب زنان
و برادران شغل و از آنجا با آن نفی بیند **احکام چهارم و پنجم و ششم و هفتم و هشتم و نهم و دهم و یازدهم و دوازدهم**

نقد و هر چه امید بفرمان و خدایشان
و باغبان عاقل طاعت کند و از آن
بباغ و از آن و در

با حکم و شعرا و اهل علم مصاحبت کند و از علم بهره مند شود و از تجارت سود کند و نیز در همین
 فصیح باشد و نامه و خبر بسیار بدو رسد و طلعت و سیر پیدا کند نقد و مقرر باشد و اتم شود کارها
 باریک کند **در دهم** بسیار که بدو خطا بنزد ویران یسد و از پیشه کاری و صنعت معاش
 گذارد و از جهت فقر و تنگدستی غم برد و بزرگ او را گرامی دارند و از خیر و مروت نفع یابد
 و تجارت کند و او عطا بدو برین خانه خوشنالی دهد از آن نفع یابد **در یازدهم** از علم احکام
 بخیر بهره مند باشد و از شرکت سود کند و بزرگ و عا م صاحب است که در مصلحت است
 کسی بدو از جای بیفتد و کسی را ندانستند و امیدوار که چون باشد عمل شود و با اقسا
 بگوید و توبه میکند و از **در چهارم** خصوصیت و در دنیا او بر او بر باد و انبیا و انجیا
 و باری پنهانی پیدا کند و صنعتهای مختلف از او و از عمارت نماید و پسندد با
 و اشغال و دیوانی قیام نماید **در پنجم** از هدیه و تجارت نماید با بعضی و هندی
 بیاورد و در قدرش فروتن گردد و با زنان مخالفت کند و بدو شمشاد خلق نماید و با مادر
 و پدر نیکی کند و با شعرا و عا م صاحب است که **در ششم** در چشم طلعت پیدا کند و مشکوش
 و کهنه جوت بیند و از وی زد و کند و جیب بدو سود کند و نفع بسیار بخرد و از خیر و
 مروت نفع یابد و از خیر و سکرامه ای و زحمت یابد **در هفتم** قدر و کثرت فزون گردد
 و صاحب رای و تدبیر یابد و از آن سزا زمت کند و مخالفت با کینه از آن ضلالت کند
 و شکایت برد و از آن سبب زحمت بیند و از شرکت سود کند **در هشتم** علت و زحمت
 بسیار بدو و نفع و در سود و مانع پیدا کند و در کارها نیز و ز باشد و صلاح کوشش بخیر
 مرد و بزرگی بدو و فکر و اندیشه و علم بر او غالب باشد و از چهار یا یغایر بیند **در نهم**
 میان او و صاحبان و دوستان اکثر اوقات شکوهی بدو بیشتر اوقات و شتند و اما
 بختی که چیزی بسیار بدو از فزون نفع نفع بیند و بزرگ و مخالفت کند و تجارت کند

چیزهای اندک بدو آورد **در دهم** خرد و علمش بنفزا بدو و از دوستان و خرمی و صنعت بیند
 و علم بدو شرایع و زود و بدو شش نفع یابد و بجا است بسیار کند و خوشتر جز و اهل علم بدو و از
 کار بدو نایع بیند **در یازدهم** بزرگ او را گرامی دارند و سعادت مندند و مالش فزون گردد
 و از خیر و مروت نفع یابد و با عا م و اهل قلم و حتی کند و خوشتر جز و نفع یابد و از مروت و
 نفع بیند **در دوازدهم** از نوبی افعال بسیار و در نفع کربان و مستحق مخالفت کند و از
 خیر و مروت نفع یابد و باو شش بکر و حیل گذارد و از آن نوبی نفع یابد و از نفع یابد
احکام مهم در بیست و چهارم از باغ و حبس و زمین نفع یابد و از تجارت
 سود کند و مناظره و مباحثه بسیار کند و بزرگ و مخالفت و نقل و تحریل و سفر کند و از
 صنعت بیند و کارهای بدو و منتقل بدو کارش بر یک نیم باشد و اکثر اوقات خرد و **در دهم**
 از جهت مال و خدمت کاران و شایسته و بدو هر چه ضلیم گذارد و از آن نفع یابد و در کارها
 ماسرعت کند و از خیر و شایسته مال بیند و از کار که باب و زمین و خلق خود باشد و زکار
 گذارد **در یازدهم** خبرها گوید و سود کند و با مرد و آتش از کشت و زرع نفع یابد
 و مروت حرکت بسیار کند و در کار که شوق نماید بدو است و در تجارت کردن بر برافساند
 و خوابهای صحت سود کند **در چهارم** بیشتر اوقات اندوخته و کسب بود و از بزرگ
 نایب و نفع یابد و در مخالفت افتد و احرا الشرح چند و نوبی گذرد و نقل و تحریل
 بسیار کند و آید و زمین بدو است او **در پنجم** از باغ و مروت نفع یابد و از مروت و
 با بدو خوابهای شایسته بیند و از ثبات و خیر و مروت نفع یابد و از مروت و شایسته
 دست آورد و با زنان و اطفال مصاحبت کند و مزاج و لحد و دست دارد **در ششم**
 بفریش موجب بدو و در بوی کردن را باشد و در با شوقی پیدا شود و از سفر سود بیند
 و از جنگ و نبردستان نفع یابد و از خیر و مروت نفع یابد و از سفر سود بیند و در مروت
 مزاج و در باری او غایبند **در هفتم** میا او بدو مخالفت است و از خیر و مروت نفع یابد

احکام رکعت این دایره احکام است که حکایان وضع کرده اند و بر آنجا بر یکدیگر گردانده
و حکمان بر وضع قریبها و ده اند و گفته اند چون رعایا بدین تقویم نظر کنند تا راه و روند در آن
وقت قدر رکعات بر چست و در این دایره آن بر چست بکشند و احکام آن بداند
و صورت دایره این است



احکام قریب و قریب حکای گفته اند که قریب و قریب ظاهرش حکم بر وزن غالبان باید کرد
بید در آن صورت که بید می باید و دلیل امن و فراخی بید و اگر در قریب بید و دلیل
حرب و قریب و خله ریش باشد و اگر زرد و غایب بید پاری و در وقت سحران بید



احکام ایام و میقات حکای گفته اند که چون کسی پارسه از آن روز که آغاز پاری و بعد حوال
او را استدلالی ترا کند و توان داشت از روزی که تا آخر میقات و سال و خوف و سلا و بسیار
تجربه کرده اند و اگر میقات بعد حکم آن ازین دایره معلوم شد که در چست کشید شد



احکام و قریب

و به کاه که این شکل ظاهر شد در مشرق مغرب هر یک حکم دارد و آن حکم بر موضع افتاب باشد چنانکه در این دایره ثبت شده



احکام آیام و فصول حکماء گفته اند که اختیارات نیک و بد و منفعت و مضرت و قصد بزیادت و نقصان در ماه قمری دارد و چهره ماه با اجتماع و استقبال در هر روز مفروق بدو می آید و استقبال تا اجتماع هر روز منفعتی دهد و احکام این از روز اول ماه

آخر

تا آخر و نماه ضبط نموده اند بطریق که در این دایره ثبت شده



احکام آیام و فصول از کماه نیل سات نزدیک و پیر و نزدیک و تم نیکت تجارت و طبعی ال سیم مهلات رانند و چهارم نیکت هر کارها را الا سفر و خرم سات رانند و ششم نیکت سفر و دیدن هفتم نیکت نزدیک و بنا و حرکت هشتم نیکت هر کارها را الا سفر و نهم نیکت

سفر و طلب حاجات و هم هیچ کار را نشاید باز دهم نیکت همه کارها را از آفات و دزدان
 همه کارها را نشاید بیزد هم معات را نشاید چهارم مبارکت و بار امانت و امانت و امانت هم
 مختار است سفر و طلب حاجات ششم و هم معات را نشاید هفتم مبارکت و وصلت و
 هجدهم نیکت طلب حاجات و نقل و تحریک زند هم مبارکت سفر و تزویج پستم نیکت و بار
 مدد و سفر و پست و یکم هم کار را نشاید پست و دهم مبارکت تزویج و سفر و دهم
 پست و دهم مبارکت است و بار امانت و حکام پست و چهارم معات را نشاید پست و دهم
 خدا را ز کارها اول پست و ششم مبارکت است همه کارها را از آفات و دزدان است و
 اول تجارت پست و هفتم مختار است طلب حاجات و سفر پست و دهم نیکت سفر و طلب حاجات
 تمام نیک است نقل و تحریک

را امانت

تمت الرسالة

سنة ۱۲۰۰

سنة ۱۲۰۰

صاحب دوستی محض را گویند و بسببی محله قدری در حکمی با حق تعالی **محبوب** را گویند که مستحق از دوستی او را
مطلقا بفریدی **طلب** حبس حقیقی را گویند عا صرا تا که دوست دارند از آنکه بیشتر از راه عیدیت و معبودیت
بعد از آن طلبی استغنی است و مستغنی از آن است **طلب** جویند حق را گویند از آنکه **کافه** حقیقی را گویند
عشق در حق را گویند و بعد طلب و جد تمام **مشتاق** حقیقا را گویند از آن جهت که مستحق دوستی است از جمیع وجود
از عا ج دل را گویند و در طلب عشق بکلان یافت و بان فدا و بفرطی که بنا بر معشوق را عشق بمشاهدان پدید بکشد زیاده
شبهات کمال است از دل را گویند و در طلب و کل و طلب تمام و عشق تمام بجهت آنکه یافت و نایافت یکسان باشند در یافت ساکن
بود و ندر نایافت زوادت کرد و در طلبی است که زیاده و نقصان معشوق بدلی را راه نبود و در اتصال و مشاهده و
در افتراق و مجاهد **حسن** جویند کمال را گویند و در طلب ذات و این جز حق تعالی نبود **جمال** ظاهر کردن کمال معشوق است
بجست زیاده و غایت و طلب عشق **بله** ظاهر کردن بزرگی معشوق است از جهت استغنی و نفی غنور و عاشق و استیلا
به بجا آمدن و بزرگی معشوق **نقا** ظهور معشوق را گویند چنانکه عاشق را برین حال شود که است **شکل** و در حق تعالی
را گویند از جهت تعین و تعید **لطف** پرورش دادن معشوق است عاشق را بطریق مایل و موافقت بی نظایست
حکم کمال است که گویند که هر یک بنهایت آن نرسد **ظرافت** ظهور افراست از راه مجاهد و مجرمانه **تشکی** احکام را طالع
افراست از حضرت که در داده **تجسس** کثرت انکس را گویند و سرعت در دقت **کشف** انکس را گویند **شماره** مقدار
چنانچه بلیات را گویند **شیره** اندک بعد بهر الهی را گویند در همان که باشد سالک را این که باشد و کما باشد **مغور** کرد
و مغلوب شد **مکر** غمزدادن معشوق است بهر عاشق را که بی طرفی و موافقت و کما حق و در مخالفت **فنا** است باج
الهی را گویند **دفا** عنایت از او را گویند و بواسطه علاقه و محبت با او **جفا** پریشانیدن و دل مالک را گویند از معارف
و مشاهده **چرا** باز دهن سالک را گویند از سر در عروج **نان** قدرت دادن معشوق است و عاشق را **خشم** ظهور و اظهار صفات
قدرت را گویند **کی** قسما صفات محض را گویند بهر عاشق **صلح** قبل احوال عباد را گویند و بواسطه قربت **بده** موافق را گویند
گویند عاشق و معشوق باشد و آن که در طریق باشد از جهت عاشق و ندر از جهت معشوق **جواب** موافق را گویند که عاشق را
از معشوق باز دارد و در نوبت از افواج از جهت عاشق بیک ارادت معشوق **نقا** موافق را گویند که معشوق را از عاشق
باز دارد و در نوبت از افواج از جهت معشوق **بام** کشف جواب گویند **خدا** خودی و خود را گویند که غیبت و جد است در مطاوعت
سالک را گویند و در سبب البصره **متورع** تقدیر کند ماهیت الهی را گویند که از ادراک فاعلیت پی شین است **کشم** مخالفت
الذات و معاد سالک را گویند بیک اراده الهی **تمدی** بی نیاز می الهی را گویند بجهت و استغنی عن العالمین **تیز** عود کردن عالم عباد

محبوب
طلب
عشق
شوق
اشتیاق
حسن
جمال
نقا
لطف
ظرافت
تشکی
خجسته
شیره
شیرین
مکر
دفا
جفا
خشم
صلح
جواب
کشم
تمدی

عباد را گویند **طریق** جریان احوال را گویند بهر عاشق چنانکه حکم از دست است و بعضی را **امری** ارادت جاری شدن
است بر سالک **حکم** او را میسر بهر عبادی کردن است سالک **مشکا** حصول جمیع صفات کمال است با وجود قدرت بر ظاهر
هر صفتی که **تو** حصول جمیع کمال را گویند **تالی** صفت فاعلیت را گویند **سادی** احاطه و استیلا و الهی را گویند
ناخفته ایان الهی را گویند بطریق **تنگنا** جذب الهی را گویند و قوی که شکوای معبود باشد و رحمت معاهد بسیار
مکار و کفایت شود تاگاه جذب در رسد مکرها و اقوال کند و با احوال تمام ماند و بقصر کسر ساند **غایت**
معجزه الهی را گویند و بواسطه سلوک و مجاهد **تالیج** سلوک خیار سالک را گویند و جمیع احوال ظاهر و باطنی
پساک استغنی عالم احدیت را گویند که هیچ وجه مشتق به هیچ چیز نباشد و هیچ چیز با نیت و مشا بودند **نعمتی** را
بی نیاز نیست از انواع اعان از الهان **شده** وجود مطلق را گویند **محلت** متصف شدن را گویند بصفا کمال **کج** مقام جویند
را گویند بطریق تعین سلوک را در واقع باشد **ایر** صفت الهی را گویند که ضروری که در وجودات است و هیچ اسم و صفتی از این
نیست و سالک را از بکار و جد باین دایره **نعمت** صفت حق را گویند که شمول و عود دارد **غفار** صفت رحمت حق را
گویند و خصوص **بده** صفت ربوبیت را گویند **دین** حق را گویند بصفت فیض و انوار محبت بدل **کاف** صفت
قدوسی را گویند که موجودات تمام را بپوشد **جانان** صفت باقی را گویند که سالک در صفات باقی بپوشد و در این راه نبود
دوست صفت محبت الهی را گویند و محبت سالک **شوا** استیلا الهی را گویند **فات** سزاواری پرستش را گویند و هر یک را جز صفت
این سزاواری نیست **لف** غیبت نبوت حصر حق را گویند معنی وجود را که هر کس معرفت معبود عالم حاصل است **کبری** طوبیت
طلب را گویند و عالم نبوت که جل و فوق عبارت از اوست **ختم زلف** معضلات و مشکلات سالک را گویند **زلف** اصول عقاید
و معارف را گویند و اما و سبب است **تاری** که از سالک الهی را گویند **سج** صفت شیشه و ارادت الهی را گویند **شیشه** ظهور سالک الهی را
گویند احوال کرده سقوط سالک است اندر چنانچه بواسطه توصیف که از و صادر باید **کایه** عجز کردن سقوط است و سالک بقیه
و از در حکم عنایت ساقط تا کردن از در جوق مقام **خفته** سقوط سالک است از در جوق مقام بقیه **طریق** احوال و احوال کردن است
در سقوط سالک از در جوق مقام بقیه **تقصیر** هکذا شوق سالک دران **شده** حجاب سالک است از مرتبه **تقصیر** در احوال **چشم** صفت
در صفا که گویند **دین** اطلاع الهی را گویند بر جمیع احوال سالک از خبر و شرف **چشم** مستر الهی را گویند و در تقصیر خبر ده
که از سالک در جوق مقام **چشم** **هوانه** تفسیر که الهی را گویند سالک را بر تعینات بطریق رمز و **فک** **دوق** م و راسخی
که با عاشق و معشوق در بر مشرب است **عفت** لذت افراست با حق تعالی و سرور و دل را **عیش** دوام حضور است با حق تعالی
و لذت تمام **شمار** غلبات عشق را گویند با وجه احوال که مستوجب علامت باشد و این احوال را را **شمار** **خارج** عشق مزاج را
گویند معنی معاد و بعد **شمار** **چشم** عشق صرف را گویند **شمار** **خارج** عالم نبوت را گویند **شمار** غلبات عشق را گویند با وجه احوال که مستعار

سلوک
حکم
تو
ناخفته
محلت
نعمتی
کج
ایر
دین
جانان
فات
لف
تاری
سج
خفته
طریق
چشم
هوانه
فک
دوق
شمار
خارج

علامت باشد و این اهل کمال را باشد که خواصند در متوسط سلوک **تجانه** عالم لاهوت را گویند **مکیده** مقام مناجات است
گویند بطریق محبت **خفا** محصل تعلیقات را گویند که عالم فکرات است **باده** عشق گویند وقتی که ضعیف با قیاس عوام را نیز باشد
مقصود بدایت سلوک **ساقی** تقوی محبت را گویند که موجب سکون و **دخ** وقت را گویند **جام** احوال را گویند **لج** مقام
گویند **ختم** صوفی را گویند **جرعه** اسرار فائز و احوال را گویند که در سلوک سالک پیش از آن باشد **پتی** ضد کفر و غش است
جمع صفات در صوفی و عبارت از سکون است **خراب** متغیر است را گویند با کمالی که هیچ چیز نیستی آگاهی
از متغیرات را گویند و متغیرات بر متغیرات **خرابات** خلایق بشریت را گویند **شاید** افاقت است از غلبه عشق بر صفت
اندرونی و بیرون **قار** رجعت را گویند ان مقام حاصل بطریق انقطاع **ندی** قطع نظرات از افق عالم در طاعت
توشی محاسن و عبارات اعمالی که اقتضا از احاطات **اواشی** در تقابل است از طاعت و ترک است از معصیت
و غلبه محبت **لا اوبالی** بالک ناشی است از هر چه پیشاید و کند و گویند و غلبه سلوک **شیر** مناسک گویند که در قندیل
دل مالک از خود خسته شود **شاهد** تجلی را گویند **نقد** مباحث و گفتار علمیه و عرفانی را گویند **کباب** پرورش دل را گویند در
تعلیقات **صبر** محاذی را گویند **غیو** میانه را گویند **صبح** طلوع احوال و قاف را گویند **مد** تبارج از راه را گویند **سب** مقام
غیبه و غیب را گویند و این عالم جدیت را گویند **شیر** بقای سالک را گویند **ک** بر جود صفاتی **شاید** از ارباب لوان
افراد را گویند که سواد عظیم است **عید** مقام جمع را گویند **فره** مقام تفرقه را گویند **کفر** تاراجی تمام تفرقه را گویند
کافر صاحب عالم تفرقه را گویند **ساجی** حال را گویند **عالم** حفظ جلالت و بزرگداشت و بزرگداشت و قافی را گویند
ساجی نتیجه و تجلی را گویند و مطلق از تقید با احاطه و تعلل و ان شهید و قافی است **دیر** عالم اضافی را گویند **کلی** عالم
جراتی و قوی را گویند **جلیل** عالم طایع را گویند **ناقص** یا در کرده مقام تفرقه را گویند **نقص** مستظفا را گویند **جبل** متین
ترجید ذاتی **بت** مقصود و مطلوب را گویند **قرب** بازگشت از چیزی که ناقص و ناکمال را گویند چیزی که کامل و عالی **ایمان**
در اوست حق را گویند **م** متابعت اهل را گویند **دین** اعتقاد را گویند که از علم تفرقه بسیار کرده باشد **نقص** اعراض را گویند
از دنیا و دنیا و متعلق **میان** اجتماع سالک سالک را گویند **ن** مطاعت را گویند **روزه** اصالت و انتقادات
بغیر از غیر **نکته** تلمذ را گویند و تصفیه را نیز گویند **کعبه** مقام جلالت را گویند **تج** سلوک را گویند **آ** که
بیابان طریق و مقام را گویند **معارف** را گویند **خرقه** صلاحیت و سلامت صورت ظاهر را گویند **سجاد** تعظیم ظاهر را
گویند **چرخ** تلمذ و تبارج را گویند **کده** تسلیم و خود خرد را گویند **مقادیر** مقام عبودیت را گویند **مستجاب**
خود را گویند **ب** مقام نشاط را گویند و قطع علاقه **ناپا** مقام معارف و حقایق را گویند **پشت** محلی کمال را گویند
عاشق را گویند **بر** چینه مخصوص باشد **کله** نتیجه علم را گویند که در عمل پیدا شود **پیر** علم و تبارج را گویند **له** نتیجه معارف را گویند
که بشا هت کش **نکته** نتیجه علم را گویند که در عمل پیدا شود **سیره** عین معرفت را گویند **کای** خود را گویند که از غایت

در تصفیه در ریاضت دل پیدا شود **نقص** ترقی را گویند **نما** عنایت یافتن را گویند از پرورش الویت **نقص** ضعف سلوک را
گویند **سرخ** قوت سلوک را گویند **کمال** اطلاق را گویند باقی جمیع کلمات را بر کمال میگویند و بمناسبت مع می دارند
اب حجاب را گویند که بسبب جمل بود بر اسطر احتیاجی **ماند** **پار** حجت را گویند **سیر** غلبه احوال را گویند که انفع و مرجع شد
نیم با دور و محبت را گویند **بی** **ک** آگاهی از غلبه و پیشگیری را گویند که حاصل بوده است **مطلب** آگاه کننده را گویند **طریق**
نای پیغام محبوب را در مقام رفیق **درف** طلبه محشر را گویند **مرهاش** **رازان** را زو محبت را گویند و اگر کسی را وقت نظر باشد
هر یک ساز را معنی کند علی الاطلاق را باشد و این مقدار از روی قضا گرفته شده است که اساسا میگوید این رساله
آورده شده تا میل حاجت دارد و آنچه غلبه است بظاهر را ندیده و هیچ باشد بیشتر بخاطر متعلق باشد **چشم** **شعله**
نظار کردن کالات است و علوی تیره سالک **چشم** **تلا** ستر کردن کالات و احوال و تیره سالک را گویند از خود و خود غلبه
و احوال و خدای نماید و این کالات سطر است **چشم** **تلا** ستر کردن کالات و علوی تیره سالک را گویند چه در روانه کالات و
ولیت و لو غلبه و نیز آمده اند که قطب است و عدم او را ندانند و این قدم اول و علی را اول است **نقص** مراتب تجلی را گویند
ماند تعلیقات را گویند و سواد و محکم در خراب باشد یا در حاکم با خودی **مقد** چهره تعلیقات را گویند که سالک کینف
و مانع معطل شود و علم ابر و دوا قاف **چشم** **تلا** حقیقت محض را گویند **چشم** **تلا** حقیقت مای را گویند و خواب
یا در حالت بخود **تلا** عالم غیب را گویند **تلا** عالم غیب را گویند **تلا** عالم غیب را گویند **تلا** عالم غیب را گویند **تلا** عالم غیب را گویند
لعل بطریق کلام را گویند **نقص** کلام منقول یا خود را گویند که بواسطه باشد انبیاء را بواسطه ملک او یا بواسطه
لب **تلا** کلام بواسطه را گویند بشرط اول و ثانی و شعور **هان** صفت مشکلی را گویند **تلا** صفت مشکلی را
که نیست بطریق تقدیر از هم و هم اضافی **نقص** اشاره و استبانه الهی را گویند مطلقا **نقص** **تلا** اشاره الهی را گویند انبیاء را
بواسطه و حلقه اولیاء و بواسطه الهی را گویند **تلا** کشف اشیا الهی را گویند و عباد و غیره و در محسوس و معقول **نقص**
که اشیا را در محسوس و معقول و عباد را گویند **تلا** امر را گویند **تلا** امر را گویند که موافق تقدیر باشد **تلا**
امر را گویند که موافق طبع سالک باشد **تلا** باجمعه تفریق الهی را گویند **نقص** محله و حلقه و شاه را گویند **نقص**
علم و طریقه را گویند از شاه **تلا** مشکلات مشاهده را گویند **نقص** مقام کشف حقایق را گویند **تلا** قیود سلسله
عدم خلایق را گویند حضرت اقیهت بشری که در **تلا** صفت کبریا یا حق را گویند **سینه** صفت عظمی الهی است
گویند **تلا** صفت احتیاج حق را گویند از سالک **نقص** صفت ربوبیت را گویند **تلا** مانع را گویند که مطالب مطلوب
باشد از عدم مقام و حجاب **تلا** **تلا** حجاب و عدم سالک را گویند و تفریق که در حجاب ظاهر باشد **تلا** **تلا** **تلا**

اصطلاحات جویان

کچوہه عرانیان ده نه نه میا کتر اردکنم پارا بول هر تار غلیظ و در تار بنان چار نام حجت اوج توینا
 که حجت اول که کان ریزد تفرقه میوه شش مرد اگر نام اکت است یک غلظ میزنند میوه اکتا شرف میزنند و منور
 پس چهار پا دیرم و چهار پا دیرم رکن نوره دست سزده پس ده رایتا پنج ده میوه پنج نام نوره
 اکاوس ایکه باز دجش سبزه نام زینچه دور نام نوره ایکه نکازم دهه گیکه سبزه ده نام نوره
 چون نام نکازم یکت است ازین چهار نوره بر کوه عقی میکنند اینان بنده و نام دران ریخته دهه ارا که نرشته باز تار
 بلور که نرشته میوه ارا که نرشته اطراف آن در تار ریخته نه نه نه
 ایامه فاکه کوشه ارا که نرشته حجت زین

شماره ۳۴۰

